

تحلیل فرایند دموکراتیک‌سازی در افغانستان (1907-2008م)

علی ساعی^{1*}، جعفر مهدوی²

(تاریخ دریافت: 91/8/3، تاریخ پذیرش: 92/12/21)

چکیده

موضوع این مقاله تحلیل فرایند دموکراتیک‌سازی در افغانستان در بازه زمانی 1907-2008م است. ادعای مقاله این است که در طول یکصد سال اخیر (1907-2008م) افغان‌ها در قالب چهار دوره تاریخی «نهضت مشروطه‌خواهی» (1907-1928م)، «دوره دموکراسی» (1946-1953م)، «دهه قانون اساسی» (1963-1973م) و «دولت‌های موقت، انتقالی و جمهوری اسلامی» (2001-2008م) در جهت دموکراتیک‌سازی مناسبات سیاسی و اجتماعی جامعه‌شان کوشش کرده‌اند؛ با این حال در افغانستان «دموکراسی» استقرار نیافته است. پس از اثبات این ادعا، سؤال پژوهش: «چرا فرایند دموکراتیک‌سازی در افغانستان به استقرار دموکراسی منجر نشده؟» مطرح شده است. در ادامه، پس از استدلال انتقادی در باب نظریه‌های دموکراتیک‌سازی، شروط علی «توسعه اقتصادی - اجتماعی»، «جامعه مدنی»، «الگوی مناسبات دموکراتیک نخبگان سیاسی» و «نقش عوامل بین‌المللی و خارجی» برای تبیین مسئله پژوهش در هر دوره تاریخی مطرح شده است. روش این پژوهش تطبیقی - تاریخی و روش دآوری آن تحلیل روایتی - تاریخی و روش توافق است. یافته‌های تجربی بر آن دلالت دارند که اگر در افغانستان ساختارهای اقتصادی - اجتماعی توسعه یابد، با شرط وجود جامعه مدنی و الگوی مناسبات دموکراتیک میان نخبگان سیاسی و نقش مثبت عوامل خارجی و بین‌المللی، دموکراتیک‌سازی رخ می‌دهد.

* saeia@modares.ac.ir

jmahdavi222@yahoo.com

1. استادیار جامعه‌شناسی، دانشگاه تربیت مدرس

2. دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی سیاسی، دانشگاه تربیت مدرس

واژه‌های کلیدی: فرایند دموکراتیک‌سازی در افغانستان، توسعه اقتصادی - اجتماعی، الگوی مناسبات کنشگران سیاسی، جامعه مدنی، عوامل بین‌المللی و خارجی.

1. بیان مسئله

موضوع این پژوهش تحلیل فرایند دموکراتیک‌سازی¹ در افغانستان (1907-2008م) است. امروزه، دموکراسی نه فقط در عرصه سیاست، بلکه در بخش‌های زیادی از حیات فکری و فرهنگی جوامع از جایگاه مهمی برخوردار است؛ بنابراین بررسی قابلیت‌ها و الزامات آن بخشی از تلاش برای درک جامعه و تحولات آن و جایگاهش در نظام جهانی به‌شمار می‌آید. در طول یکصد سال اخیر، افغان‌ها در بسیاری از مقاطع برای دستیابی به حاکمیت قانون،² برخورداری از حق رأی عمومی،³ بهره‌مند شدن از حقوق و آزادی‌های مدنی⁴ و محدود کردن اختیارات حاکمان و نخبگان سیاسی⁵ به وضع قواعد و قوانین اساسی روی آورده‌اند. رفتار آن‌ها را می‌توان کوششی برای دموکراتیک‌سازی مناسبات سیاسی و اجتماعی جامعه در قالب «نهضت مشروطه‌خواهی» (1907-1928م)، «دوره دموکراسی» (1953-1946م)، «دهه قانون اساسی» (1963-1973م) و «دولت‌های موقت، انتقالی و جمهوری اسلامی» (2001-2008م) بیان کرد. (درباره دوره‌های تاریخی به بخش روش‌شناسی مقاله مراجعه شود.)

تمام اهداف این چهار رویداد فقط در دموکراسی خلاصه نمی‌شد؛ اما رسیدن به نظام سیاسی دموکراتیک پاسخ‌گو⁶ از اهداف مهم آن‌ها به‌شمار می‌رفت. از دوره نهضت مشروطه‌خواهی تا کنون، فرایند تلاش برای دموکراتیک‌سازی مناسبات سیاسی و اجتماعی در افغانستان دچار نوسان‌های زیادی شده است؛ اما این فرایند کمتر مطابق آنچه در نظریه‌های دموکراتیک‌سازی پیش‌بینی شده، شکل پذیرفته است. هریک از این کوشش‌های دموکراتیک‌سازی در بستر یا در پی رژیم‌های سیاسی متفاوتی شکل گرفته است؛ چنان‌که اغلب تلاش‌های دموکراتیک‌سازی در زمینه‌های استبدادی و پاتریمونالیسم سنتی⁷ به‌عنوان گفتمان سیاسی مسلط، در پایتخت ریشه دارد و در نواحی دور از پایتخت نیز شاهد نوعی از حاکمیت‌های استبدادی سنتی هستیم. بنابراین، شیوه‌های رفتاری حاکمیت‌های استبدادی⁸ و گفتمان‌های سیاسی⁹ مسلط در پایتخت از نوع پدرسالاری سنتی و در نواحی دور از پایتخت نوعی حاکمیت‌های سیاسی - محلی¹⁰ متأثر از آموزه‌های قومی و قبیله‌ای بوده است.¹¹

براساس سه مرحله دموکراتیزاسیون،¹² در برخی وقایع تاریخی دموکراتیک‌سازی در افغانستان مرحله اول و دوم یا هر دو مرحله، و در همه این وقایع مرحله سوم (تحکیم دموکراتیک) تحقق نیافته و هنوز در افغانستان «دموکراسی» صفت نظام سیاسی نشده است. کوشش‌های انجام‌شده در دوره‌های مختلف تاریخی را می‌توان صرفاً تلاش‌هایی در جهت دموکراتیک‌سازی تعبیر کرد که فقط به تحقق نسبی برخی جلوه‌های ظاهری دموکراسی کمک کرده است.

در این پژوهش کوشش شده است با استفاده از نظریه‌های دموکراسی به این پرسش پاسخ داده شود که چرا فرایند دموکراتیک‌سازی در افغانستان به استقرار دموکراسی منجر نشده است. در پاسخ به این سؤال و حل مسئله، دو نوع استدلال اقامه شده است: نظری و تجربی. نخست، در پرتو استدلال نظری راه‌حل مسئله ارائه و در ادامه با استدلال تجربی درباره آن راه‌حل داوری شده است.

2. تبیین نظری مسئله دموکراتیک‌سازی

مفاهیم نظری دموکراتیک‌سازی را به‌لحاظ دوره زمانی و شرایط علی که بر آن تأکید دارند، می‌توان به دو دسته اصلی تقسیم کرد: 1. نظریه‌های ساختاری کلان که بر تحولات درازمدت و ساختاری مانند توسعه اقتصادی، پیدایش طبقه متوسط، پیدایش جامعه مدنی نیرومند، ظهور فرهنگ سیاسی دموکراتیک، گسترش شهرنشینی و گسترش آموزش و ارتباطات تأکید دارند. 2. نظریه‌های کنش‌گرایانه که به عوامل کوتاه‌مدت مثل اعتراض‌های سیاسی، ایدئولوژی‌ها و احزاب سیاسی، برهه‌ها و شرایط خاص دوره‌های تاریخی، نقش آگاهانه نیروها و کارگزاران اجتماعی، سیاسی، مبارزات اجتماعی، سیاسی و طبقاتی آنها توجه می‌شود (بشیریه، 1387: 24-25).

در میان نظریه‌پردازان ساختارگرا، لیپست¹³ (1959) بر رابطه همبستگی نیرومند میان توسعه اقتصادی و دموکراسی تأکید می‌کند. توسعه اقتصادی به افزایش ثروت و گسترش آموزش و کاهش نابرابری‌ها و در نهایت، رشد طبقه متوسط می‌انجامد که زمینه اجتماعی دموکراسی را تشکیل می‌دهد.

دایاموند¹⁴ (1992: 467-468) هم قائل به وجود رابطه مثبت بین توسعه اقتصادی - اجتماعی و توسعه دموکراسی است؛ به گونه‌ای که سطوح بالاتر توسعه اقتصادی - اجتماعی

به‌طور معناداری امکان وقوع دموکراسی را افزایش می‌دهد.

درباره نسبت فرهنگ سیاسی دموکراتیک و تحقق دموکراسی، لیپست و هانتینگتون تأکید می‌کنند که پذیرش آزادی بیان، آزادی مطبوعات، حقوق احزاب مخالف، حاکمیت قانون، حقوق بشر و پذیرش آزادی‌های دینی از سوی مردم و نخبگان، پیش شرط‌های تحقق دموکراسی است (Lipset, 1994; Huntington, 1993: 25- 29).

در نظریه وابستگی تأکید می‌شود که کشورهای دارای اقتصاد وابسته به‌لحاظ ساختار اجتماعی - طبقاتی، ناهمگون است. در این کشورها، طبقه متوسط شکل نگرفته یا حضور و تأثیرگذاری‌شان در جامعه محدود است. در این جوامع، عده‌ای از نخبگان سیاسی - اقتصادی با استفاده از امتیازهای دولتی خواهان اقتدارگرایی برای بازتولید روابط استثمارگری هستند. همچنین، کشورهای وابسته مستعد ورود و دخالت کنشگران خارجی‌اند که به‌دلیل اشتراک منافع آن‌ها با نخبگان سیاسی و اقتصادی، دست آن‌ها را برای تداوم مناسبات استثمارگری بازمی‌گذارند و در تعارض با دموکراسی قرار می‌گیرند (Gasiorowski, 1988).

به‌گفته کنت بولن¹⁵ (1983) شهری‌شدن، بهبود آموزش و ارتباطات، و ظهور طبقه متوسط قابل‌توجه تا زمانی که از میزان وابستگی اقتصادی کاسته نشود، تأثیر چشمگیری بر چشم‌انداز دموکراسی نخواهد داشت. لندن و رایبسون¹⁶ (1989) سازکار ارتباطی علی‌میان وابستگی و اقتدارگرایی را نابرابری ناشی از وابستگی می‌دانند.

در نظریه دال¹⁷ (2000: 147) هم شرایط ساختاری مناسب برای دموکراتیک‌سازی عبارت‌اند از: 1. پراکنده یا خنثی‌بودن وسایل اعمال خشونت و زور؛ 2. جامعه مبتنی بر توزیع منابع ثروت، درآمد، آموزش و منزلت در میان گروه‌ها و افراد؛ 3. تجانس فرهنگی؛ 4. وجود فرهنگ سیاسی حامی نهادهای دموکراتیک؛ 5. مداخله خارجی.

در رهیافت کنشگرایی، به نظریات روستو، فیلد، هیگل، برتون، اشمیتر، کارل، دیاموند، لیتز و گرام گیل می‌توان اشاره کرد. الگوی روستو برای کشورهای در مسیر دموکراتیک‌سازی دارای سه مرحله مقدماتی، تصمیم‌گیری و عادت است. البته، مراحل سه‌گانه روستو با یک شرط پیش‌زمینه‌ای همراه است که از لحاظ زمانی، بر سه مرحله پیش‌گفته تقدم دارد:

الف. شرط پیش‌زمینه‌ای¹⁸ اکثریت غالب شهروندان دموکراسی آینده نباید درباره اجتماع سیاسی که در آینده به آن تعلق دارند، تردیدی داشته باشند.

تحلیل فرایندهای دموکراتیک‌سازی ... _____ علی ساعی و همکار

ب. مرحله مقدماتی: ¹⁹ نیروی تعیین‌کننده فرایند برقراری دموکراسی نتیجه نزاع سیاسی طولانی است.

ج. مرحله تصمیم: ²⁰ با اوج گرفتن و بن‌بست منازعه ممکن است رهبران طرفین تصمیم بگیرند برای منازعه خود راه‌حلی دموکراتیک برگزینند.

د. مرحله عادت: ²¹ شهروندان و نخبگان سیاسی از حل و فصل موفقیت‌آمیز مسائل با استفاده از شیوه‌های دموکراتیک می‌آموزند که قواعد جدید را باور داشته و مشکلات بعدی خود را نیز به آن‌ها ارجاع دهند (Rustow, 1970).

فیلد، هیگل و برتن ²² (1990) هم بر توجه به نقش نخبگان حاکم در تحلیل رژیم‌های سیاسی، انقلاب‌ها، دموکراتیک‌سازی و شکست تجربه گذار تأکید دارند.

اشمیتز و کارل ²³ (1991) معتقدند در دوران گذار نقش و فشار ساختارها به‌طور موقت متوقف می‌شود و بازیگران سیاسی به گزینش‌های شتاب‌زده و پرابهام دست می‌زنند که این برهه‌ها لحظه‌هایی سازنده هستند. آن‌ها در دوران گذار قواعد و الگوهای رفتاری جدید را رواج می‌دهند که ضمن گسستن از گذشته، زمینه شکل‌گیری نهادهای تازه را به‌وجود می‌آورند و بر تحکیم دموکراسی اثر می‌گذارند.

همچنین، به‌نظر لوری دیاموند و خوان لینز، دموکراسی‌های الیگارشیکی زمینه پیدایش احزاب و نهادهای سیاسی، و فرهنگ سیاسی دموکراتیک را فراهم آورده‌اند. گرایش نخبگان حاکم به مشارکت‌پذیری و رقابت‌پذیری - به‌عنوان فرهنگ دموکراتیک - بر گسترش ارزش‌های دموکراتیک در بین مردم مقدم بوده است و این گرایش نیز خود برآیند محاسبه عقلانی و عمل‌گرایانه آن گروه‌ها بوده که نهادهای نمایندگی و رقابتی را به سود خود می‌دانسته‌اند (ر.ک: بشیریه، 1387: 46).

مفهوم مهم در نظریه گرام گیل جامعه مدنی است. جامعه مدنی کانال‌های مشارکت مردمی و تحقق ارزش‌های دموکراتیک را در زندگی سیاسی فراهم می‌کند. تحکیم ساختارهای دموکراتیک بدون جامعه مدنی غیرمحمول است (ر.ک: ساعی، 1386: 44).

هانتینگتون (1973: 51) بر تعادل بین نهادسازی سیاسی و مشارکت سیاسی تأکید دارد. توسعه نهادهای حکومتی مؤثر باید قبل از مشارکت عمومی در امور سیاسی به‌وجود آید.

3. فرموله کردن دستگاه نظری

استدلال انتقادی درباب نظریه‌ها کوششی برای یافتن دستگاه نظری مناسب برای ارائه راه‌حل نظری مسئله است (ساعی، 1386: 52-55). در این بخش، نظریه‌های موجود در بخش مبانی نظری مورد بحث انتقادی²⁴ قرار داده شده است. با استدلال انتقادی درباب نظریه‌های موجود، و با نگاه به واقعیت‌های اجتماعی، فرهنگی و سیاسی کشور افغانستان و مؤلفه‌های ساختاری محرک یا مانع دموکراتیک‌سازی در افغانستان، یک دستگاه نظری مناسب که از میان مجموع نظریه‌ها امکان بیشتری برای تبیین مسئله پژوهش دارد، ساخته²⁵ شده است.

نظریه‌های مربوط به توسعه اقتصادی - اجتماعی در تبیین دموکراتیک‌سازی نقش مهمی دارند؛ اما وقوع گذارهای دموکراتیک نظریه‌های مبتنی بر پیش‌فرض را دچار چالش کرد؛ به‌ویژه اینکه بسیاری از این کشورها دارای سطوح پایین توسعه اقتصادی - اجتماعی‌اند و با درصد رشد ایستا، بدهی خارجی زیاد و نبود توسعه اقتصادی در مسیر دموکراتیک‌سازی گام‌های بلندی برداشته‌اند؛ با این‌همه، دستاوردهای نظریات توسعه اقتصادی - اجتماعی در تبیین شرایط تثبیت و تحکیم دموکراسی مؤثر بوده و امکان موفقیت کشورهای بی‌بهره از این توسعه در فرایندهای دموکراتیک‌سازی کم است.

در افغانستان، گزاره‌های مشاهدات تاریخی نشان می‌دهد در هرکدام از دوره‌های چهارگانه واحد تحلیل، نگره‌ها و رفتارهایی درجهت دموکراتیک‌سازی حداقل مناسبات سیاسی جامعه در نبود توسعه اقتصادی - اجتماعی صورت گرفت. نبود توسعه اقتصادی - اجتماعی، به‌عنوان یکی از مؤلفه‌های عدم تداوم و تثبیت تلاش‌ها و شکست تجربه‌های محدود دموکراتیک‌سازی، در چهار دوره تاریخی واحد تحلیل بوده است.

درباره نظریه فرهنگ سیاسی دموکراتیک لیپست (1994) هم می‌توان گفت در کشورهای مثالی مثل اروگوئه، آرژانتین و برزیل که طی سالیانی شاهد ترور دولتی و نقض حقوق بشر بوده‌اند، یک‌باره فرهنگ سیاسی آن‌ها به فرهنگ دموکراتیک تبدیل شد. به‌علاوه، نقش فعال کلیسای کاتولیک در مخالفت با اقتدارگرایی، وجود ارزش‌های دموکراتیک در متون اصلی اسلامی و الگوهای موفق نظام‌های سیاسی دموکراتیک در برخی کشورهای اسلامی مانند مالزی، بحث جهت‌گیری اقتدارگرایانه کاتولیسم و اسلام را با تردید مواجه کرد. درواقع، تفسیرها و

تأویل‌های خاص و متأثر از شرایط توسعه‌نیافته اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی محیط از متون اسلامی به نام آموزه‌های اصلی دین ترویج شده و در ذهن دانشمندان غیرمسلمان نوعی تصویر غیرواقعی از ظرفیت‌های دموکراتیک موجود در متون دینی و سنت و سیره بزرگان و پیشوایان دین اسلام پدید آورده است. در افغانستان، بسیاری از آموزه‌ها و رهیافت‌های ارزشی دین اسلام از گزند تصورات و برداشت‌های سستی و قبیله‌ای دور نمانده و همواره یکی از دلایل ناکامی کوشش‌های دموکراتیک‌سازی بوده است.

نظریه وابستگی تاحدودی می‌تواند ناکامی روندهای دموکراتیک‌سازی را تبیین کند؛ به‌ویژه در کشورهای جهان سوم که تجربه استثمار را پشت سر گذاشته و اغلب به‌شیوه مسالمت‌آمیز یا انقلابی و خشونت‌آمیز به استقلال سیاسی نیز دست یافته‌اند (Bollen, 1983)؛ اما به دلیل نبود یا ضعف زیرساخت‌های اقتصادی، دوباره به قدرت‌های اقتصادی وابسته شده و مردم پس از استقلال به دامان حاکمیت‌های اقتدارگرا سقوط کرده‌اند. اما در کشورهایی که باوجود نبود زیرساخت‌های توسعه‌یافته اقتصادی و حمایت عوامل بین‌المللی و خارجی توانسته‌اند در مسیر تجربه مناسبات دموکراتیک گام‌های مؤثری بردارند، نظریه وابستگی نتوانسته تجربه‌های موفق گذار به دموکراسی را تبیین کند. دست کم می‌توان این‌گونه استدلال کرد که وابستگی اقتصادی احتمال تثبیت و تحکیم دموکراسی را در کشورهایی که مراحل اولیه دموکراتیزاسیون را پشت سر گذاشته‌اند، به شدت ضعیف می‌کند. همان‌طور که ضعف و وابستگی اقتصادی افغانستان در دوره‌های اول، دوم و سوم اقتصادی افزون‌بر اینکه بر سطح توسعه اجتماعی اثر منفی داشت و مانع از گسترش آموزش، ارتباطات و ظهور طبقه متوسط شد؛ درعمل، سیاست خارجی افغانستان و درنهایت تمام نظام سیاسی را در بازی‌های استثمارگرانه قدرت‌های منطقه‌ای و جهانی گرفتار کرد که سرانجام، با مداخله مستقیمشان فرصت‌های تجربه‌های دموکراتیک را مصادره کردند. وابستگی اقتصاد افغانستان در دوره چهارم تاریخی به کمک‌های سازمان ملل متحد و کشورهای عضو ائتلاف بین‌المللی به رهبری آمریکا، در بسیاری حوزه‌ها ابتکار عمل را از دست افغان‌ها خارج کرد و قطع کمک‌های اقتصادی خارجی بزرگ‌ترین تهدید و نگرانی برای مردم و سیاست‌مداران افغانستان است.

مؤلفه نخست در انگاره‌های دال، فرصت آزادی‌های مدنی و سیاسی را برای مردم فراهم

می‌کند و مؤلفه دوم امکان ظهور طبقه متوسط و گروه‌های اجتماعی جدید، برابری در حوزه‌های سیاسی و اقتصادی، و منزلت اجتماعی شهروندان را به ارمغان می‌آورد. تجانس فرهنگی امکان وجود و ظهور شکاف‌های اجتماعی را که بسترهای نابرابری اجتماعی و تنش و بحران سیاسی را فراهم می‌آورند، تضعیف خواهد کرد. همه مؤلفه‌های نام‌برده زمینه‌های اجتماعی و فرهنگی استقرار و تثبیت ارزش‌ها و هنجارهای دموکراتیک را فراهم می‌آورند. اما رابرت دال دربارهٔ انگاره «مداخله خارجی» روشن نمی‌کند که نوع این مداخله در چه شرایطی ممکن است در مسیر حمایت از دموکراسی باشد (Dahl, 2000: 147). در افغانستان در شرایطی که آگاهانه یا ناآگاهانه زمینه‌های اعمال خشونت نظام حاکم کمتر بوده، تلاش‌های دموکراتیک‌سازی وجود داشته است؛ اما جز در دوره‌های خاص و محدود، هیچ‌گاه به معنای واقعی، منابع ثروت، درآمد، آموزش و منزلت در میان گروه‌ها و افراد جامعه یکسان توزیع نشده و تجانس فرهنگی به دلیل تراکم شکاف‌های اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی کمتر وجود داشته و فرهنگ سیاسی‌ای که حامی نهادهای دموکراتیک باشد، چندان شکل نگرفته است. مداخله کشورهای خارجی در دوره‌های اول، دوم و سوم تاریخی تلاش برای دموکراتیک‌سازی در افغانستان اغلب در خدمت تلاش‌های دموکراسی‌ستیز بوده است؛ اما در دوره چهارم تاریخی که تلاش‌های پی‌درپی چشمگیری در جهت دموکراتیک‌سازی افغانستان (به مفهوم حداقلی) صورت گرفت، با مداخله و حمایت مستقیم ائتلاف بین‌المللی انجام یافت. در نقد نظریه‌های کنش‌گرایانه (رهیافت‌گذار) باید گفت روستو²⁶ (1970) در نظریه‌اش بر «یکپارچگی ملی» - به عنوان شرط پیش‌زمینه‌ای - برای تحقق سه مرحله بعدی تأکید می‌کند. نخست اینکه در جامعه برخوردار از یکپارچگی ملی در آن سطحی که روستو تصور می‌کند، احتمال منازعات خشونت‌بار سیاسی کاهش می‌یابد. ضمن اینکه ممکن است بخشی از نزاع طرفین بر سر موضوعات مربوط به عناصر تشکیل‌دهنده هویت ملی باشد؛ درحالی که یکپارچگی ملی با حضور هویت ملی تعریف‌شده و موافقت‌شده طرفین منازعه سیاسی امکان‌پذیر خواهد بود. به‌ویژه در جوامعی که شکاف‌های متراکم اجتماعی، سیاسی و فرهنگی وجود دارد، دستیابی به یکپارچگی ملی دشوار می‌نماید. بنابراین، گمان می‌رود الگوی روستو گرفتار یک دور باطل شود. اما دربارهٔ مراحل سه‌گانه روستو این پرسش مطرح می‌شود

که با توجه به گستره مؤلفه‌های مؤثر در منازعات سیاسی، چه تضمینی وجود دارد که نزاع طرفین حتماً با حاصل جمع جبری صفر همراه خواهد بود. مسئله دیگر انگیزه و تصمیم رهبران و نخبگان سیاسی است که تا چه حد می‌توانند مستقل از متغیرهای بیرونی تصمیم بگیرند و آیا این اطمینان وجود دارد که منافعشان را حتماً در ایجاد صلح و توسل به مکانیزم‌های دموکراتیک تعریف کنند؛ زیرا در بسیاری موارد نفس تداوم بحران در ابعاد مختلف سیاسی، اجتماعی و نظامی منافع بخش عظیمی از رهبران و نخبگان سیاسی را به‌ویژه در جوامعی با ساختار اجتماعی متکثر تأمین می‌کند. از سوی دیگر، به دلیل تأکید بیش‌ازحد روستو بر اراده نخبگان سیاسی، عملاً میزان اثرگذاری متغیرهای ساختاری مانند توسعه اقتصادی و اجتماعی نادیده گرفته شده است. نظریه روستو ممکن است بخش‌هایی از منازعات تاریخی در افغانستان را به‌ویژه در دوره چهارم تاریخی (کنار هم آمدن بخشی از رهبران سیاسی جهادی در کنفرانس بن و پایه‌گذاری تحولات سیاسی پس از کنفرانس بن) را پوشش دهد؛ اما این نظریه نتوانسته نقش متغیرهای مؤثر دیگر را در بن‌بست منازعات میان نخبگان سیاسی، تصمیم رهبران مبنی بر توسل به مکانیزم‌های دموکراتیک و فرایندهای تثبیت و تحکیم را پیش‌بینی کند.

فیلد، هیگل و برتون (1990) هم مانند همه نظریه‌پردازان رهیافت کنش‌گرایانه، سهم متغیرهای کلان ساختاری مانند توسعه اقتصادی - اجتماعی، جامعه مدنی و عوامل بین‌المللی و خارجی را نادیده گرفته‌اند. این نظریه فقط می‌تواند بخشی از واقعیت‌های تاریخی تلاش‌های دموکراتیک‌سازی در افغانستان را در دوره‌های اول، دوم، سوم و به‌ویژه چهارم تبیین کند. در مجموعه دیدگاه‌های اشمیتر و کارل (1991) ضمن اینکه بر مرحله گذار به دموکراسی تأکید می‌شود، مشکل عمومی رهیافت کنش‌گرایانه نیز وجود دارد؛ زیرا گذار به دموکراسی را از بالا و محصول مصالحه مبتنی بر پیمان بنیادین بین نخبگان سیاسی درون حاکمیت می‌دانند و نقش دیگر متغیرهای مستقل را نادیده می‌گیرند.

دیاموند و لینز هم به اراده مسلط نخبگان و گروه‌های سیاسی حاکم در سرنوشت دموکراسی اشاره می‌کنند (ر.ک: بشیریه، 1387: 46). آن‌ها ضمن اینکه پراکسیس و عمل سیاسی را در پیدایش دموکراسی بر فرهنگ سیاسی دموکراتیک مقدم می‌دانند، زمینه‌های اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی مطالبات سیاسی - مدنی جامعه را نادیده می‌گیرند.

گرام گیل هم در تبیین نسبت جامعه مدنی و تحقق ارزش‌های دموکراتیک بر عنصر «مشارکت اجتماعی» تأکید می‌کند که از طریق جامعه مدنی می‌تواند در تحقق ارزش‌های دموکراتیک مؤثر باشد (ر.ک: ساعی، 1386: 44). انگاره‌های گیل و به‌ویژه رهیافت کارکردگرایانه هابرماس درباره «جامعه مدنی» (ریترز، 1374: 214) می‌تواند واقعیت حضور مؤثر برخی مجموعه‌ها و نهادهای سنتی در تاریخ افغانستان را که در تلاش‌های اصلاح‌طلبانه نقش داشته‌اند، تبیین کند؛ هرچند این دغدغه وجود دارد که «جامعه مدنی» پدیده‌ای مدرن و مربوط به دنیای مدرن بوده است و تبیین جایگاه نهادهای سنتی با استفاده از مفاهیم و پدیده‌های دنیای مدرن پذیرفتنی نیست.

بااینکه ردپای رهیافت کنشگرایانه در نظریات هانتینگتون دیده می‌شود، حضور متغیرهای کلان‌ساختاری در نظریه‌های وی بیشتر مشهود است (شیریه، 1387: 48). باوجود این، دیدگاه‌های هانتینگتون تا حدود زیادی می‌تواند واقعیت تلاش‌های تجربه دموکراتیک‌سازی در افغانستان را تبیین کند.

هرکدام از نظریه‌های موجود درباره دموکراتیک‌سازی فقط بخشی از واقعیت فرایند دموکراتیک‌سازی را تبیین می‌کند. برخی نظریه‌پردازان دموکراتیک‌سازی را تابع توسعه اقتصادی - اجتماعی و رشد فرهنگ سیاسی دموکراتیک می‌دانند؛ اما درباره اینکه چه کسانی و چگونه در ساختارهای اقتصادی، اجتماعی و رشد فرهنگ سیاسی دموکراتیک تغییر ایجاد می‌کنند، این نظریه‌ها قادر به پاسخ‌گویی نیستند. در این نظریه‌ها، نقش عاملان تغییر و نخبگان سیاسی - اجتماعی، فرهنگی و مکانیزم‌های عمل و اجرای تغییرات نادیده گرفته شده است. از سوی دیگر، در برخی نظریه‌ها فقط به فرایندهای سیاسی و استراتژی‌های کنشگران و نخبگان سیاسی توجه شده؛ اما از زمینه‌های ساختاری آن‌ها غفلت شده است. هرکدام از نظریه‌های یادشده به‌شدت از خصلت‌های زمانمندی و مکانمندی برخوردار و دارای تجربه‌های ویژه تاریخی هستند؛ زیرا در وقوع هر یک از تجربه‌های تاریخی گذار ممکن است عوامل و مؤلفه‌های بسیار متعدد و گوناگونی سهم باشند که بومی همان شرایطاند.

از آنجا که این تجربه‌های ویژه تاریخی در همه زمان‌ها و مکان‌ها به‌صورت یکسان تکرار نشده‌اند، بر آن شدیم در توصیف و تبیین فرایند دموکراتیک‌سازی در افغانستان ضمن در نظر

داشتن خصوصیات بومی جامعه افغانستان، به‌منظور ارائه چارچوب نظری مناسب با این حوزه، به تلفیق عناصر اصلی هرکدام از نظریه‌های یادشده پردازیم.

لیپست، دایاموند و هانتینگتون در نظریاتشان تأکید کردند که «توسعه اقتصادی - اجتماعی» بستر مناسبی برای رشد و گسترش طبقه متوسط جامعه فراهم می‌کند؛ بنابراین با توجه به شرایط تاریخی افغانستان و بررسی علل ناکامی تلاش‌های دموکراتیک‌سازی در هرکدام از دوره‌های تاریخی، «توسعه اقتصادی - اجتماعی» به‌عنوان یکی از شرایط علی در تبیین مسئله پژوهش انتخاب شد. از «جامعه مدنی» باعنوان کانال‌های مشارکت مردمی و تحقق ارزش‌های دموکراتیک در زندگی سیاسی و مانع تمرکز قدرت و فساد آن یاد می‌شود. با تکیه بر رهیافت کارکردگرایانه هابرماس درباره جامعه مدنی می‌توان مصادیق گسترده‌ای برای آن برشمرد. بسیاری از نهادهای سنتی در افغانستان دارای کارکردهای جامعه مدنی بوده‌اند؛ بنابراین «جامعه مدنی» دومین شرط علی برای تبیین مسئله پژوهش در نظر گرفته شد. تحقق و تثبیت ارزش‌های دموکراتیک در جامعه‌ای به فرهنگی حمایت‌کننده نیاز دارد. باید آزادی‌های مدنی، حاکمیت قانون و حقوق بشر به‌مثابه یک فرهنگ در ساختار ذهنی نخبگان نهادینه شود و «فرهنگ سیاسی دموکراتیک» در میان نخبگان سیاسی شکل بگیرد تا به استقرار دموکراسی امیدوار بود. به‌دلیل اهمیت نقش نخبگان در فرایندهای دموکراتیک‌سازی به‌ویژه در افغانستان لازم است اهمیت این حضور و اثرگذاری در هرکدام از دوره‌های چهارگانه واحد تحلیل از طریق «الگوی مناسبات دموکراتیک میان نخبگان سیاسی» بررسی شود؛ بنابراین سومین شرط علی مؤثر در تبیین تجربه تلاش‌های دموکراتیک‌سازی، تحلیل الگوی مناسبات میان نخبگان خواهد بود. هرچند بر نقش مؤثر عوامل بین‌المللی و خارجی در فرایند دموکراتیک‌سازی درمقایسه با دیگر متغیرها کمتر تأکید شده و فقط رابرت دال در بخشی از نظریه‌اش به آن اشاره کرده، نمی‌توان نقش مؤثر این متغیر را در تجربه‌های دموکراتیک‌سازی نادیده گرفت. گزاره‌های تجربی ما حضور مؤثر و اساسی متغیر عوامل خارجی در تجربه تلاش‌های دموکراتیک‌سازی را نشان داده است؛ بنابراین آخرین شرط علی برای تبیین مسئله پژوهش، «نقش عوامل بین‌المللی و خارجی» است.

دموکراتیک‌سازی موفق در افغانستان مشروط به وجود ساختارهای اجتماعی - اقتصادی

توسعه یافته است که با شرط وجود جامعه مدنی، نقش مثبت عوامل خارجی و بین‌المللی، و الگوی مناسبات دموکراتیک میان نخبگان سیاسی امکان تحقق آن افزایش می‌یابد. در نبود هریک از این عناصر دموکراتیک‌سازی رخ نخواهد داد. فرمول منطقی این استدلال به این شکل است:

$$[(\text{استقرار دموکراسی} \supset (\text{عوامل بین‌المللی و خارجی} + \text{الگوی مناسبات دموکراتیک نخبگان سیاسی} + \text{جامعه مدنی}) \supset (\text{توسعه اقتصادی} - \text{اجتماعی}))]$$
$$[(C_1 \supset (C_2 + C_3 + C_4) \supset E)]$$

بر مبنای نظم قیاسی، گزاره‌های مخالف این نظریه را به مثابه فرضیه و پاسخ نظری به پرسش این متن می‌توان به این صورت مطرح کرد:

در افغانستان ساختارهای اقتصادی - اجتماعی توسعه نیافته است؛
جامعه مدنی دموکراتیک نشده است؛
شرایط پیش‌رخداد الگوی مناسبات میان نخبگان دموکراتیک نیست؛

مبیین ←

نقش عوامل خارجی و بین‌المللی مثبت نبوده است.

متبیین ← رخداد: استقرار دموکراسی در افغانستان رخ نداده است.

4. تعریف عملیاتی مفاهیم

با استفاده از برخی مفاهیم، فرایند تلاش‌های دموکراتیک‌سازی در چهار دوره تاریخی در طول یکصد سال اخیر در افغانستان را بررسی می‌کنیم که عبارت‌اند از: دموکراتیک‌سازی، توسعه اقتصادی - اجتماعی، جامعه مدنی، الگوی مناسبات دموکراتیک نخبگان سیاسی و عوامل بین‌المللی و خارجی.

دموکراتیک‌سازی: این فرایند از سه مرحله گذر می‌کند: 1. شکست رژیم اقتدارگرا؛ 2. گذار دموکراتیک؛ 3. تحکیم دموکراتیک. مرحله اول متضمن فروپاشی ساختارهای رژیم اقتدارگراست. مرحله دوم تغییر و حرکت از ساختارها و فرایندهای اقتدارگرا به ساختارها و فرایندهای جدید است. مرحله سوم زمانی رخ می‌دهد که این ساختارها و فرایندهای جدید نهادینه شوند؛ یعنی گروه‌های مهم جامعه نهادهای سیاسی مستقر را بپذیرند و از قواعد بازی دموکراتیک پیروی کنند و مردم بیاموزند که دموکراسی روشی برای پرهیز از زور و دفع استبداد، بدون خشونت و خون‌ریزی است (ر.ک: ساعی، 1386: 12).

توسعه اقتصادی - اجتماعی: توسعه اقتصادی - اجتماعی به معنای افزایش ثروت و گسترش صنعتی شدن، شهرنشینی و میزان سطح آموزش و ارتباطات است که از طریق تغییر در ارزش‌ها مانند تحول مذهبی، شایسته‌سالاری و ظهور و تقویت ارزش‌ها و رفتارهای دموکراتیک و همچنین تغییر در ساختار اجتماعی (گسترش طبقه متوسط) باعث گذار به دموکراسی می‌شود (هانتینگتون، 1959: 75؛ Lipset, 1959).

جامعه مدنی: هابرماس جامعه مدنی را «حوزه‌ای از روابط اجتماعی که فارغ از دخالت قدرت سیاسی حاکم باشد» می‌داند و تأکید می‌کند که نهادهای مدنی (یعنی نهادهای واسطه میان فرد و دولت) در جامعه مدنی باید مستقل از دولت و قدرت سیاسی و حامی قوانین باشند تا بتوانند از حقوق شهروندان در برابر دولت محافظت، و حاکمیت مردم بر سرنوشت خویش را تضمین کنند و مانع غلتیدن دولت‌ها به دامن سرمایه‌سالاران شوند (هابرماس، 1981: 17-21).

الگوی مناسبات دموکراتیک نخبگان سیاسی: منظور از نخبگان سیاسی نیروهای درون حاکمیت و نیروهای جامعه مدنی (از نگاه هابرماس) است. در نظر گیدنز (1989)، نخبگان سیاسی عاملانی هستند که درون ساختارهای سیاسی قانونی و هنجارمند به رقابت می‌پردازند. در این معنا، میان ساختار و کنشگر رابطه هم‌زیگری برقرار است. ساخت اجتماعی هم‌زمان محدودکننده و تواناساز، و کنشگر از ویژگی خلاقیت عاملانه برخوردار است (چلبی، 1376).

عوامل بین‌المللی و خارجی: رابرت دال (147: 2000) بر نقش عوامل بین‌المللی و خارجی در کنار تحقق مؤلفه‌های دیگر در حمایت از روندهای دموکراتیک تأکید می‌کند.

جدول 1 تعریف عملیاتی مفاهیم

مفاهیم	شاخص‌ها
دموکراتیک‌سازی	1. وجود پارلمان؛ 2. انتخابات؛ 3. قانون اساسی؛ 4. مطبوعات آزاد.
توسعه اقتصادی - اجتماعی	1. میزان سرمایه‌گذاری صنعتی؛ ²⁷ 2. سهم تجارت در اقتصاد ملی؛ ²⁸ 3. نیروی کار صنعتی؛ 4. شهرنشینی؛ ²⁹ 5. جمعیت باسواد؛ ³⁰ 6. تعداد دانش‌آموزان و معلمان؛ ³¹ 7. قشرهای اجتماعی جدید؛ ³² 8. اصلاحات اجتماعی؛ ³³ 9. بهداشت عمومی. ³⁴
جامعه مدنی	1. نهادها و سازمان‌های غیردولتی؛ 2. علما و سران قبایل؛ 3. لویه‌جرگه‌ها (مجلس بزرگان)؛ 4. احزاب سیاسی؛ 5. تشکل‌های صنفی و سندیکاهای کارگری.
الگوی مناسبیت دموکراتیک میان نخبگان سیاسی	1. نخبگان سیاسی اصلاح‌طلب؛ 2. نخبگان سیاسی مخالف اصلاحات (محافظه‌کاران سنتی درون حاکمیت و برخی علمای سنتی و سران قبایل در خارج از حاکمیت).
عوامل بین‌المللی و خارجی	1. کمپانی هند شرقی (انگلیس)؛ 2. اتحاد جماهیر شوروی (سابق)؛ 3. سازمان ملل متحد؛ 4. ایالات متحده آمریکا.

5. روش پژوهش

موضوع این پژوهش تاریخی، و روش تحلیل آن تطبیقی - تاریخی است. بر مبنای الزامات تحلیل تطبیقی - تاریخی، این نوع تحلیل بر دو رویکرد تحلیل تفسیری و تحلیل قانونی استوار است. تکنیک تحلیلی رویکرد تفسیری در این متن، تحلیل روایتی - تاریخی است و تکنیک رویکرد تحلیل قانونی، روش «توافق» جان استوارت میل.

روش تحلیل تاریخی - روایتی بر ماهیت زمینه‌مندی، زمانمندی و فرایندی حوادث تأکید دارد. در تحلیل تاریخی - روایتی، توالی تاریخی³⁵ حوادث و فرایندها در بازه زمانی مورد نظر بررسی می‌شود و سلسله‌حوادثی که در مرحله پایانی به تولید معلول می‌انجامند، روایت می‌شوند. با تحلیل روایتی، توالی رویدادها به صورت یک داستان از نقطه آغاز تا پایان، یعنی وقوع آخرین مرحله (نتیجه) نقل می‌شود. تحلیل روایتی مکانیزم علی خاصی را در اختیار می‌گذارد که پاره‌های مختلف داستان را به هم می‌پیوندد و طی آن رشته حوادث از علت به معلول وصل می‌شود. با تحلیل روایتی، فرایند وقوع واقعه‌ای خاص در چارچوب یک زمینه

تحلیل فرایندهای دموکراتیک‌سازی ... _____ علی ساعی و همکار

تاریخی داستان‌گونه نقل می‌شود. در این تحلیل، توالی حوادث در یک فرایند خاص اجتماعی - تاریخی جست‌وجو می‌شود تا عوامل خاصی که در وقوع حادثه منحصربه‌فرد تاریخی دخالت داشته‌اند، آشکار شوند. فرایندهای علی بر ساخته‌های مبتنی بر دستگاه معرفتی ما هستند. در تحلیل روایتی، باید تقدم یک رشته حوادث تاریخی نسبت به حوادث تاریخی بعدی منطقی جلوه کند. نقطه آغاز حوادث و پایان آن و پیوندهای علی را نظریه هدایت می‌کند. در این معنا، تحلیل شواهد تجربی مربوط به توالی حوادث در یک فرایند خاص اجتماعی - تاریخی باید مبتنی بر فرضیات علمی باشد که از نظریه‌ها استنتاج شده است (ساعی، 1389).

اعتبار و پایایی: منظور از اعتبار اندازه‌گیری میزان دقت، صحت، رابطه مستقیم با مفهوم مورد پژوهش و تناسب با زمینه فرهنگی محیط پژوهش و معرف‌های انتخاب‌شده برای سنجش مفاهیم است. برای تعیین معرف‌ها به سنجه‌های پژوهش‌های پیشین و متن‌های علمی از قبیل پژوهش‌هایی که درباره گذار به دموکراسی (چه در سطح نظریه و چه موردی) صورت گرفته‌اند، مراجعه شده است.³⁶

روش گردآوری: از آنجا که موضوع این پژوهش تاریخی است، برای مطالعه دوره‌های «نهضت مشروعی»، «دوره دموکراسی»، و «دهه قانون اساسی» فقط می‌توان از راه مراجعه سازمان‌یافته به متن‌های علمی و اسناد تاریخی ترجیحاً دست‌اول و سپس اسناد تاریخی دست‌دوم و به‌شیوه «روش تاریخی» به جمع‌آوری شواهد اقدام کرد. اما برای مطالعه دوره «دولت‌های موقت، انتقالی و جمهوری اسلامی» می‌توان از روش‌های موردپژوهی تاریخی استفاده کرد.

5-1. واحد تحلیل

واحد تحلیل نشان‌دهنده موضوعی است که شرایط علی صفت آن است؛ بنابراین در این پژوهش کشور و دوره‌های زمانی واحد تحلیل را تشکیل می‌دهند. منظور از کشور، افغانستان و منظور از دوره‌های زمانی، چهار دوره تاریخی «نهضت مشروطه»، «دوره دموکراسی»، «دهه قانون اساسی» و «دولت‌های موقت، انتقالی و جمهوری اسلامی» است.

جدول 2 دوره‌های تاریخی (واحد‌های تحلیل)

دوره تاریخی	توضیح
دوره تاریخی نهضت مشروطه‌خواهی (از 1907 - 1928 م)	این دوره با بازگشت امیر حبیب‌الله از هند بریتانوی (1907م) آغاز می‌شود. امیر پس از این سفر دریافت کشورش فرسنگ‌ها از قافله تمدن عقب و نیازمند تغییرات و اصلاحات است. اولین جرقه‌های نهضت مشروطیت در افغانستان (مشروطیت اول) در این دوره آغاز شد. با روی کار آمدن امیر امان‌الله‌خان و اعلان استقلال افغانستان، نخستین قانون اساسی افغانستان تدوین شد و در حوزه‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی اصلاحات گسترده‌ای صورت گرفت. این دوره تا سقوط سلطنت امیر امان‌الله و آغاز دوره جدید از آنارشیزم سیاسی و حاکمیت‌های مستبد در سال 1928م ادامه داشت.
دوره تاریخی «دوره دموکراسی» (از 1946 - 1953 م)	این دوره از 1946م و با صدارت شاه محمودخان آغاز شد. پس از سال‌ها حاکمیت استبداد در دوران صدارت محمدشاه‌خان و در نتیجه فشارهای سازمان ملل متحد، شاه محمود با هدف ایجاد اصلاحات و فضای تساهل سیاسی روی کار آمد. شاه محمود هدفش را استقرار دموکراسی اعلام کرد و در ساختار سیاسی و دولت افغانستان تغییراتی به‌وجود آورد. این دوره با برکناری شاه محمود از مقام صدارت در 1953م و متوقف شدن اصلاحات و از بین رفتن فضای تساهل سیاسی پایان یافت.
دوره تاریخی «دهه قانون اساسی» (از 1963 - 1973 م)	این دوره با صدارت محمدیوسف در 1963م آغاز شد. وی در سال 1964م قانون اساسی را تدوین کرد. در چارچوب این قانون، قدرت از دست خانواده سلطنتی خارج شد. با ایجاد پارلمان و آزادی تأسیس و فعالیت احزاب سیاسی، اصلاحات گسترده‌ای در حوزه‌های اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی رخ داد. هرچند فرصت‌های جدیدی برای نهادینه شدن ارزش‌ها و هنجارهای دموکراتیک فراهم شد، طی این دوره تاریخی پارلمان و دولت در یک فضای تشنج دائمی به سر می‌بردند؛ چنان‌که در طول این دوره، شش نخست‌وزیر عزل و نصب شدند. این دوره با کودتای سردار محمدداود و اعلام حکومت جمهوری و پایان نظام سلطنت در سال 1973م به پایان رسید.
دوره تاریخی دولت‌های «هفت»، انتقالی و جمهوری اسلامی» (از 2001 - 2008)	پس از نزدیک به سه دهه آنارشیزم سیاسی در نتیجه حاکمیت‌های استبدادی، کودتاهای مارکسیستی و سپس جنگ‌های داخلی و حکومت طالبانی، با مداخله مستقیم نظامی قوای ائتلاف بین‌المللی به رهبری آمریکا و همراهی جریان‌های سیاسی مجاهدین پس از حوادث یازدهم سپتامبر و سقوط حکومت اسلامی طالبان، طی کنفرانسی در شهر بن آلمان (موسوم به اجلاس بن) با حضور نمایندگان کشورهای خارجی و سازمان ملل و نمایندگانی از جریان‌های سیاسی افغانستان به‌استثنای طالبان، بنیان دوره‌ای جدید در تاریخ سیاسی افغانستان گذاشته شد. دوره چهارم به دلیل گستردگی اصلاحات و تغییرات سیاسی، و ایجاد نهادهای دموکراتیک از اهمیت خاصی برخوردار است. این دوره تا پایان برگزاری دومین انتخابات ریاست‌جمهوری و شوراهای ولایتی در سال 2008م بررسی شده است.

2-5. تحلیل تجربی

در این قسمت به کمک تحلیل تطبیقی تاریخی و با هدایت نظریه، فرضیه‌های پژوهش بررسی شده است. تحلیل تطبیقی تاریخی در دو سطح انجام گرفته است: تفسیری³⁷ و تبیینی.³⁸ در سطح تحلیل تبیینی راه‌حل‌های نظری مسئله از طریق گزاره‌های تجربی و بر مبنای استدلالی نقادانه واکاوی شده است.

تحلیل به‌صورت درون‌دوره‌ای و بین‌دوره‌ای انجام شده است. در سطح درون‌دوره‌ای به‌کمک تکنیک تحلیل تاریخی روایتی رخداد‌های هرکدام از دوره‌های تاریخی تحلیل و ارزیابی شده است. در سطح بین‌دوره‌ای هم بر مبنای روش «توافق» استوارت میل - به‌عنوان تکنیک تحلیل رویکرد قانونی - هریک از دوره‌های چهارگانه تاریخی (واحدهای تحلیل) مقایسه شده است.

6. دوره اول: نهضت مشروطه‌خواهی (از 1907-1928م)

این دوره با بازگشت امیر حبیب‌الله از هند بریتانوی (1907م) آغاز می‌شود. وی دریافت که کشورش فرسنگ‌ها از قافله تمدن عقب، و نیازمند تغییرات و اصلاحات است. اولین جرقه‌های نهضت مشروطه‌خواهی در افغانستان (مشروطیت اول) در این دوره آغاز شد. با روی کار آمدن امیر امان‌الله خان و اعلان استقلال افغانستان، نخستین قانون اساسی افغانستان تدوین شد و در حوزه‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی اصلاحاتی صورت گرفت. به‌دلیل نبود زیرساخت‌های اقتصادی در بخش صنعت و سهم ناچیز تجارت در اقتصاد کشور، عملاً مهم‌ترین روش معیشت عمومی مردم و نظام اقتصادی افغانستان بر کشاورزی و دامداری سستی استوار بود. نبود نیروهای ماهر و سرمایه لازم، عدم توافقات تجاری با کشورهای دیگر و فقدان ایمنی لازم در محیط کار در رشد نیافتگی بخش صنعت دخیل بود (گریگوریان، 1388: 240-241). در بخش تجارت به‌منظور گسترش صادرات و محدودیت واردات و درهم شکستن انحصار تجارت با دو کشور انگلیس و روسیه اقداماتی صورت گرفت (فرهنگ، 1385: 604)؛ اما به‌دلیل فقدان راه‌های حمل‌ونقل مناسب و نظام ارتباطی ناکارآمد، نبود قانون حمایت از سرمایه‌گذاری خارجی و تسهیلات بانکی و اعتباری، و فقدان سرمایه لازم برای طرح‌های نوگرایانه امیر امان‌الله چشم‌انداز سرمایه‌گذاری خارجی و رشد اقتصادی افغانستان مبهم بود (مک‌مون، 1928: 312). در پی اصلاحات، شهرنشینی در مقایسه با گذشته افزایش یافت؛ اما هنوز میزان شهرنشینی در مقایسه با جمعیت روستانشین و دامدار بسیار ناچیز بود (گریگوریان، 1388: 257). تعداد جمعیت باسواد در این دوره 2 درصد، تعداد معلمان کمتر از هزار نفر و شمار دانش‌آموزان مدارس تازه‌تأسیس حبیبه، نجات، غازی و امانی به کمتر از هزار نفر

می‌رسید که بیشتر معلمان هم از مسلمانان هندی بودند (گریگوریان، 1388: 232؛ رشتیا، 1946: 20؛ ضیایی، 1960: 88؛ سراج‌ال‌اخبار، س 3، ش 18، س 5، ش 10، و س 7، ش 7). اصلاحات اجتماعی هم بیش از آنکه موجب تغییرات اساسی شود، به وارد کردن ظواهر و ابزارهای لوکس دنیای مدرن، آن‌هم فقط در بخش‌هایی از پایتخت منجر شد (طنین، 1384: 22؛ گریگوریان، 1388: 251-252).

در حوزه بهداشت عمومی هم باوجود برداشتن گام‌های اولیه در عرضه خدمات بهداشتی نو، استانداردهای بهداشت ساده و ابتدایی بود و مردم همچنان به جادوگری، طالع‌بینی و اوراد ملایان محلی برای بهبود بیمارانشان بیشتر اعتماد داشتند (گریگوریان، 1388: 138؛ سراج‌ال‌اخبار، س 3، ش 17). با توجه به کیفیت و کمیت شاخص‌های یادشده، در این دوره، عملاً «توسعه اقتصادی - اجتماعی» که بتواند بسترهای اجتماعی و فرهنگی را برای تغییرات پایدار فراهم کند، در کشور وجود نداشت.

در این دوره، جامعه مدنی در مفهوم و مصادیق مدرن آن وجود نداشت؛ اما با توجه به رهیافت کارکردگرایانه هابرماس، علمای سنتی در مقام متصدیان امور دینی و مذهبی مردم و سران اقوام و قبایل به دلیل جایگاه سنتی‌شان، از قدرت و نفوذ سیاسی بسیاری برخوردار بودند و گاهی در تغییر سلطنت‌ها نقش مستقیم داشتند (اولسن، 1987: 63؛ گریگوریان، 1388: 15؛ Fofalzai, 1967: 307).

لویه جرگه (مجلس بزرگان) به عنوان مکانیزم بومی تحقق «اراده جمعی» از گذشته‌های دور در افغانستان در سه سطح محلی، قومی و ملی وجود داشته است. شیوه کار «جرگه» شبیه یک همه‌پرسی است، با این تفاوت که در جرگه نمایندگان مردم (سران و بزرگان اقوام و قبایل) مجال بحث، بررسی و بیان دیدگاه‌های موافق و مخالف وجود داشته و در پایان به یک تصمیم مشترک می‌رسیدند. در طول دوره اول تاریخی، درکل شش لویه‌جرگه درباره موضوعات مهمی مانند استقلال کشور، سیاست خارجی، انتقال قدرت، تصویب قانون اساسی و گسترش اصلاحات برگزار شد (آدامک، 1349: 70؛ غبار، 1383: 739؛ امان افغان، 1928: 1). پس از لغو جریده «سراج‌ال‌اخبار»، گروهی از روشن‌فکران و معلمان و شاگردان، مدرسه حبیبیه و مدرسه شاهی «حزب سری ملی» را که بعدها به نام «مشروطه‌خواهان» معروف شد، با هدف برپایی نظام مشروطه ایجاد کردند؛ اما امیرحبیب‌الله مشروطه‌خواهان را سرکوب کرد (فرهنگ، 1385:

513؛ نوید، 1388: 45) برای دومین بار، امیر امان‌الله برای سامان‌دهی تطبیق برنامه‌های اصلاحی‌اش حزب «فرقه استقلال و تجدد» را در سال 1924م تأسیس کرد (نوید، 1388: 181). هرچند در دوره‌هایی نخبگان سیاسی اصلاح طلب در ایجاد تغییر در برخی حوزه‌ها و بخش‌ها موفقیت‌هایی به دست آوردند، عملاً نیروهای مخالف اصلاحات با حمایت انگلیسی‌ها موفق شدند. الگوی مناسبات میان نخبگان آمیزه‌ای از تنش، بحران سیاسی و کشتار بوده است (گریگوریان، 1388: 229؛ عطایی، 1383: 211؛ طنین، 1384: 25).

تأثیر متغیر «عوامل بین‌المللی و خارجی» در تاریخ سیاسی افغانستان با توجه به شرایط خاص ژئوپولیتیکی (کشور حایل بین دو قدرت روس و انگلیس و دروازه هند) چشمگیر بوده است (پیوکارلو، 1384: 177). انگلیس افغانستان را دروازه ورود به هند می‌دید؛ به همین دلیل تلاش می‌کرد برای حفظ این دروازه از سلطنت کسانی حمایت کند که برای منافع انگلستان خطری نداشته باشند. اگرچه امیر حبیب‌الله با انگلیسی‌ها سیاست مماشات را در پیش گرفته بود، امیر امان‌الله در برابر آنان ایستاد و استقلال افغانستان را به دست آورد (ر.ک: فرهنگ، 1385؛ ولی، 1387؛ سخاورد، 1386؛ پوهنیار، 1379). با وجود اصلاحات یادشده به منظور دموکراتیک‌سازی در افغانستان، دموکراسی در این کشور استقرار نیافت. این دوره تا سقوط سلطنت امیر امان‌الله و آغاز دوره جدید از آنارشیسم سیاسی و حاکمیت‌های مستبد در سال 1928م ادامه داشت.

7. دوره دوم: دوره دموکراسی (1946-1953م)

این دوره از 1946م و با صدارت شاه محمودخان آغاز شد. در پی مشروط‌شدن عضویت افغانستان در «جامعه ملل»، کمک‌های اقتصادی ایالات متحده آمریکا برای تحقق اصلاحات سیاسی در کشور و نگرانی شاه از احتمال شورش‌های مردم به دلیل استبداد محمد هاشم‌خان، شاه محمود روی کار آمد (فرهنگ، 1385: 727). وی هدفش را استقرار دموکراسی اعلام کرد و در ساختار سیاسی و دولت افغانستان تغییراتی به وجود آورد. این دوره با برکناری شاه محمود از مقام صدارت در سال 1953م، متوقف‌شدن اصلاحات و از بین رفتن فضای تساهل سیاسی پایان یافت.

وضعیت صنعت در این دوره درمقایسه با دوره قبل اندکی بهبود یافت؛ اما سهم بخش صنعت درمقایسه با بخش کشاورزی و تعداد کارگران بخش صنعت درمقایسه با اکثریت کشاورز و دامدار در کل کشور ناچیز بود (گریگو، 1388: 445-446). کمک‌های اقتصادی آمریکا بیشتر صرف شکوفایی وادی هلمند شد؛ اما وضعیت تجارت نسبت به گذشته به دلیل تأسیس بانک ملی افغانستان، تأمین امنیت سرمایه‌گذاری داخلی و خارجی، و استانداردسازی تعرفه‌های گمرکی اندکی بهبود یافت. درطول جنگ جهانی دوم 80 درصد تجارت افغانستان با هند و آمریکا بود (فرهنگ، 1385: 576). با حمایت بانک ملی افغانستان، حدود 30 شرکت سهامی بزرگ بین سال‌های 1932-1934 دایر شد و حدود 50 شرکت تجاری و صنعتی موجودی خود را سرمایه‌گذاری کرد. در سال 1939، «د افغانستان بانک» که یک بانک دولتی بود، تأسیس شد (گریگوریان، 1388: 445).

با گسترش صنایع کوچک و متوسط در کابل و برخی شهرهای بزرگ و رونق تجارت گروه جدیدی از نیروهای فنی ماهر، کارگران صنعتی و کارمندان ادارات و دواير دولتی در شهرها گسترش یافت. در کنار آن، نظام آموزش مدرن تاحدودی در بین ساکنان شهر پذیرفته شده و رواج یافته بود؛ اما تعداد دانش‌آموزان کمی بیش از 1 درصد جمعیت کل کشور و تعداد معلمان هم حدود 2500 نفر بود (همان، 434-439).

آزادی زندانیان سیاسی، آزادی مطبوعات، برگزاری انتخابات دموکراتیک شهرداری‌ها و انتخابات شفاف پارلمان هفتم در چارچوب اصلاحات عهد شاه محمودخان انجام گرفت؛ اما بهداشت عمومی به دلیل نبود گروه‌های درمانی متخصص، نایاب‌شدن دارو، گسترش بیماری‌های خطرناک و شیوه‌های سنتی درمان در وضعیت مطلوبی قرار نداشت.

به دلیل ظهور و گسترش نیروهای سیاسی و اجتماعی جدید، نفوذ سران قبایل و روحانیان محدود شد و به حاشیه قدرت رانده شدند (همان، 489-364). با برگزاری انتخابات شهرداری و انتخابات پارلمان هفتم و اندک فضای باز سیاسی که به وجود آمد، در دوره دموکراسی هیچ لویه‌جرگه‌ای برگزار نشد (فرهنگ، 1385: 654-659). در این دوره در نتیجه فضای باز سیاسی و آزادی فعالیت احزاب سیاسی، حدود هفت حزب و چندین روزنامه فعال وجود داشت (طنین، 1384: 85). به دلیل تخریب‌های حلقه‌های محافظه‌کار عناصر جامعه مدنی نتوانستند مؤثر باشند. عناصر اصلاح‌طلب و محافظه‌کار نتوانستند گفت‌وگوهایشان را در فضایی

دموکراتیک مطرح کنند و با فشار حلقهٔ محافظه‌کاران انحصارطلب، نیروهای اصلاح‌طلب عقب نشستند. ظاهرشاه برآن شد تا به عمر دورهٔ دموکراسی پایان دهد و دوباره قدرت را به حلقهٔ اقتدارگرایان واگذار کند (فرهنگ، 1385: 654 و 721؛ طنین، 1384: 85؛ غبار، 1999: 255).

سرانجام به‌علت توسعه‌نیافتگی اقتصادی - اجتماعی، مناسبات غیردموکراتیک میان نخبگان سیاسی و عقب‌نشینی آمریکا و حمایت‌های اتحاد جماهیر شوروی از حلقهٔ اقتدارگرایان و چیگرایان، عملاً تلاش‌های مجموعهٔ نیروهای جدید و اصلاح‌طلب در جهت دموکراتیک‌سازی ناکام ماند و دورهٔ دوم هم استقرار پیدا نکرد.

8. دورهٔ سوم: دههٔ قانون اساسی (1963-1973م)

این دوره با صدارت محمدیوسف در سال 1963م آغاز شد. در سال 1964م قانون اساسی تدوین و تصویب شد و قدرت از انحصار خانوادهٔ سلطنتی درآمد. با ایجاد پارلمان و آزادی تأسیس و فعالیت احزاب سیاسی، اصلاحات گسترده‌ای در حوزه‌های اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی رخ داد. طی این دورهٔ تاریخی، پارلمان و دولت در یک فضای تشنج دائمی به‌سر می‌بردند؛ به‌گونه‌ای که در طول این دوره شش نخست‌وزیر عزل و نصب شدند. این دوره با کودتای سردار محمدداود و اعلام حکومت جمهوری و پایان نظام سلطنت در سال 1973م به پایان رسید.

در بخش صنعت، اقدامات مؤثری برای ایجاد صنایع سبک صورت گرفت. بانک صنعتی با هدف فراهم کردن اعتبارات لازم برای بخش صنعت تأسیس شد (کشکی، 1377: 82).

هم‌زمان با برنامهٔ پنج‌سالهٔ دوم (1962-1967م) سهم صنعت و معدن 33/5 درصد، زراعت و آبیاری 22/5 درصد، حمل‌ونقل 25/5 درصد، خدمات اجتماعی 11/2 درصد و دیگر بخش‌ها 6/3 درصد پیش‌بینی شد (فرهنگ، 1385: 754). برنامهٔ سوم توسعه (1973-1967م) بر سرمایه‌گذاری در برنامه‌های زیربنایی درازمدت متمرکز بود؛ چنان‌که از مجموع 34 میلیارد افغانی که برای تطبیق برنامهٔ سوم توسعهٔ اقتصادی پیش‌بینی شده بود، سهم زیادی از آن به‌ترتیب اولویت در بخش‌های راه‌سازی، صنایع و معادن، خدمات اجتماعی، معارف، و بهداشت و درمان تخصیص یافت (دویری، 1973: 605). از آنجا که بخش اعظم اعتبارات این

برنامه‌های اقتصادی به کمک‌های خارجی وابسته بود، اغلب سمت‌وسوی برنامه‌های توسعه اقتصادی براساس تشخیص خارجی‌ها و نه ضرورت و ظرفیت افغانی بود و اقتصاد کشور کم‌کم به کشورهای اعطاکننده کمک وابسته شد (فرهنگ، 1385: 838).

اقتصاد افغانستان همچنان به کشاورزی و دامداری سنتی وابسته بود. در نتیجه فضای باز سیاسی، اصلاحات اجتماعی، تمرکز مراکز و منابع آموزشی، خدمات بهداشتی و اعمار خطوط مواصلاتی، شهرنشینی گسترش یافت و کشور به 27 ولایت (استان) تقسیم شد (همان، 789). در شهرها تجدد و نوگرایی در حال رشد بود؛ اما در روستاها زندگی همچنان براساس فرهنگ سنتی ادامه داشت (طنین، 1384: 123).

آموزش و پرورش در برنامه پنج‌ساله توسعه اقتصادی - اجتماعی به سمت گسترش در روستاها جهت‌گیری شد. در سال 1979م، تعداد دانش‌آموزان در مدارس ابتدایی و متوسطه به بیش از 1,263,000 نفر رسید و دانش‌آموختگان مراکز تحصیلات عالی در سال 1970م به بیش از 7700 نفر و در سال 1979م به بیش از 22,000 نفر رسید (همان، 114). با گسترش مراکز آموزش عالی و افزایش دانشجویان، معلمان، استادان و روشن‌فکران، گروه جدیدی در اجتماع پدید آمد که در تحولات آینده کشور سهم بسزایی داشت. نگاه خانواده سلطنتی به «قدرت» تغییر یافت و جایگاه اقلیت‌های قومی و زنان در مقایسه با گذشته بهتر شد (همان، 119). حوزه بهداشت به دلیل اینکه در ردیف کمک‌های خارجی قرار نداشت، در وضعیت نامطلوبی به سر می‌برد؛ ضمن اینکه در مناطق و ولایت‌های اطراف خدمات پزشکی در سطح بسیار پایینی بود. در مجموع به دلیل وابستگی بخش صنعت و حوزه خدمات اجتماعی - بهداشتی به کمک‌های خارجی، هنوز اقتصاد کشور بر اقتصاد روستایی و دامداری استوار بود. هرچند شهرنشینی و تعداد دانش‌آموزان، معلمان، دانشجویان و استادان افزایش یافت و اصلاحات اجتماعی هم در جریان بود، در نهایت توسعه اقتصادی - اجتماعی‌ای که مبتنی بر ظرفیت‌های بومی و برای حل مسئله اجتماعی باشد، مؤثر واقع نشد.

در این دوره، کارکرد مصادیق نهادهای مدنی در جامعه افغانستان تغییر یافت. از آنجا که «روحانیون سنتی» و «سران قبایل» نتوانستند در فضای سیاسی - اجتماعی جدید جایگاه قبلی‌شان را حفظ کنند، به عنوان حلقه محافظه‌کار در کنار مخالفان اصلاحات قرار گرفتند. در عوض، روشن‌فکران، استادان دانشگاه و دانشجویان با گرایش‌های سیاسی و ایدئولوژی

متفاوت مارکسیستی، اسلامی و فاشیستی نخبگان عرصه‌های سیاسی و مدنی بودند. در طول دهه قانون اساسی، فقط یک‌بار لویه‌جرگه با هدف بحث و بررسی درباره مواد قانون اساسی برگزار شد. به دلیل فضای باز سیاسی، قانون آزادی و فعالیت احزاب سیاسی در این دوره، حدود نه حزب سیاسی قدرتمند با گرایش‌های اسلامی، مارکسیستی و ناسیونالیستی رسماً مجوز فعالیت دریافت کردند (پنجشیری، 1384: 154؛ عطایی، 1383: 368؛ طنین، 1384: 133؛ حقیجو، 1380: 155).

مجموعه نیروهای اصلاح طلب و دموکراسی خواه توانستند با حمایت شاه و صدراعظم اصلاحات گسترده‌ای در حوزه‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی انجام دهند؛ اما نخبگان سیاسی مخالف اصلاحات شامل محافظه‌کاران سنتی، اقتدارگرایان و برتری‌خواهان قومی و خانواده سلطنت در کنار نیروهای اجتماعی جدیدی به نام «مارکسیست»ها علیه فرایند اصلاحات و تحقق ارزش‌های دموکراتیک فعالیت می‌کردند. منازعات میان نخبگان سیاسی هرچند به‌ظاهر از مکانیزم‌های دموکراتیک پیروی می‌کرد، ماهیت آن به شدت اقتدارگرایانه بود؛ چنان‌که در طول ده سال دهه قانون اساسی، شش نخست‌وزیر و کابینه تغییر کرد (فرهنگ، 1385: 824؛ طنین، 1384: 412). سرانجام، دهه قانون اساسی توسط اقتدارگرایان و نیروهای محافظه‌کار سنتی، با محوریت نیروهای مارکسیست، حمایت همه‌جانبه اتحاد جماهیر شوروی و با کودتای سردار محمد داودخان پایان یافت (فرهنگ، 1384: 855). اگرچه در این دوره در پی وجود آزادی‌های مدنی و سیاسی، احزاب سیاسی و مطبوعات آزاد رشد یافت و جامعه مدنی در سطحی قابل قبول مؤثر بود، به دلیل فقدان توسعه اقتصادی - اجتماعی پایدار، مناسبات غیردموکراتیک نخبگان سیاسی و مداخله اتحاد جماهیر شوروی، مرحله سوم تلاش‌های دموکراتیک‌سازی با ناکامی مواجه شد و به استقرار دموکراسی نینجامید.

9. دوره چهارم: دولت‌های موقت، انتقالی و جمهوری اسلامی (2001-2008م)

پس از حوادث یازدهم سپتامبر با مداخله مستقیم نظامی قوای ائتلاف بین‌المللی به رهبری آمریکا و با همراهی جریان‌های سیاسی مجاهدین و سقوط «امارت اسلامی طالبان»، طی کنفرانسی در شهر بن آلمان (کنفرانس بن) با حضور نمایندگان کشورهای خارجی، سازمان ملل و

نمایندگانی از جریان‌های سیاسی افغانستان به‌استثنای طالبان و حزب اسلامی گلبدین حکمتیار، آغاز دوره‌ای جدید در تاریخ سیاسی افغانستان بنیان گذاشته شد. این دوره به‌دلیل گستردگی اصلاحات و تغییرات سیاسی و ایجاد نهادهای دموکراتیک اهمیت خاصی دارد؛ بنابراین تا پایان اولین دوره ریاست‌جمهوری و شوراهای ولایتی در سال 2008م بررسی شده است.

با روی کار آمدن دولت برآمده از کنفرانس بن، صلح برقرار شد و کشور در حال گذار از اقتصادی کاملاً جنگ‌زده به اقتصاد توأم با صلح بود؛ اقتصادی دارای بازار جدید امن و رشد حقیقی (GDP) که 28/6 درصد بود و شاخص‌های اساسی آن براساس میزان سهمشان به‌ترتیب عبارت‌اند از: زراعت 27/7 درصد، صنایع 21/1 درصد و خدمات 39/5 درصد. در کل، سهم بخش کشاورزی در DPG حدود 52 درصد، بخش صنایع 24 درصد، بخش معادن و انرژی 17/8 درصد و بخش ساختمان 6/2 درصد بوده است. ارزش مجموع تولید ناخالص ملی (DPG) در سال 1381، بالغ بر 1,812,694 میلیون افغانی بوده که در آن، بخش صنعت 21/1 درصد سهم داشته است. همچنین، در این سال PgD حقیقی، حدود 75 درصد سال 1357 را شامل می‌شود؛ در حالی که جمعیت کشور از 12/7 میلیون در سال 1357 به 21/8 میلیون در سال 1381 افزایش داشته است. در نتیجه، سطح زندگی به‌وسیله درآمد سرانه برای هر نفر اندازه‌گیری شد که فقط 45 درصد سطح زندگی سال 1357 را ارقام سال 1381 تشکیل می‌دهد (World Bank, 2005- 2007).

بانک جهانی نرخ رشد اقتصادی افغانستان را طی سال‌های 2002- 2007م چنین ارزیابی کرده است: رشد تولید ناخالص ملی به‌ترتیب در سال‌های 2002، 2003، 2004، 2005، 2006 و 2007م عبارت‌اند از: 29 درصد، 16 درصد، 8 درصد، 14 درصد، 8 درصد و 8 درصد. مقامات افغانستان انتظار دارند با وجود چنین روند رشدی، درآمد سرانه این کشور به 400 دلار برسد. همچنین، رقم ارزش تولید ناخالص داخلی در سال مالی 1381 بالغ بر 1,812,694 میلیون افغانی، در سال 2003م به بیش از 4/5 میلیارد دلار، در سال 2004 به 5/971 میلیارد دلار، در سال 2005م 7/3 میلیارد دلار و در سال 2006م بالغ بر 8 میلیارد دلار از سوی مقامات و مراجع دولتی و بانک جهانی اعلام شده است. طی این مدت، 13 تا 15 میلیارد دلار از مجموع 30 میلیارد دلار کمک‌های تعهدشده جامعه جهانی به افغانستان هزینه شد که از آن جمله 3/7 میلیارد دلار معادل 28 درصد از طریق دولت و باقی آن از طریق NGOها و مؤسسات بین‌المللی به مصرف

رسیده است. در واقع، سال مالی 1381 نقطه آغاز مرحله اول رشد اقتصادی افغانستان است (World Bank, 2002- 2007).

«برنامه همبستگی ملی» که مهم‌ترین برنامه دولت در بازسازی افغانستان بود، با هدف مشخص کاهش فقر در روستاهای کشور اجرا شد. در چارچوب این برنامه، به هر قریه مبلغ 20000 دلار و به هر خانواده 200 دلار اختصاص داده شد. این برنامه در سال 2003م حدود 4000 روستا و در سال 2007م حدود 26000 روستا را تحت پوشش قرار داد (گزارش فعالیت‌های وزارت احیا و انکشاف دهات افغانستان، 2007).

«برنامه ساختن جاده‌ها» مهم‌ترین بخش برنامه‌های بازسازی افغانستان بود که به موجب آن حدود 59 درصد شبکه سرک (جاده) حلقه‌ای بازسازی شد (ANDS, May 2008). بازسازی نظام آبیاری کشور در سطح ابتدایی لایروبی نهرها، جوی‌ها و کاریزها صورت گرفته؛ ولی اقدام جدی با هدف استفاده از ذخایر آبی در بهبود وضعیت کشاورزی سنتی افغانستان هنوز انجام نشده است (Pedersen, 2009: 81; Rout, 2008: 49- 53).

به گزارش صندوق بین‌المللی پول، میزان رشد حقیقی از 26 درصد در سال 2002- 2005م به بیش از 30 درصد در سال 2004م و به 14 درصد در سال مالی 2005-2006م رسید و در سال 2006- 2007م به علت خشک‌سالی و کاهش محصولات کشاورزی، این میزان به 7 درصد کاهش یافت (ANDS, First Annual Report, 2006-2007). همچنین، براساس آخرین گزارش بانک جهانی (2008) از پیشرفت‌ها در افغانستان، رشد اقتصادی در سال 2007- 2008م تقریباً بالغ بر 5/13 درصد بوده است. باوجود این، رشد متوسط 16 درصد تولید ناخالص داخلی طی سال‌های 2002- 2006م میزان رشد افغانستان را در مقایسه با دیگر کشورهای پس از جنگ محاط به خشکی، بالاتر از رشد حقیقی متوسط نشان می‌دهد. تولید ناخالص ملی در طول پنج سال (2002- 2007م) به 53 درصد افزایش یافت که درآمد سرانه از 200 دلار به 306 دلار رشد را نشان می‌دهد. در طول این پنج سال، تورم پولی در افغانستان به میزان یک‌رقمی کاهش یافته است؛ چنان‌که در سال 2003- 2004م که میزان تورم به 24 درصد رسیده بود، در سال 2006- 2007م به حدود 4/8 درصد کاهش یافت. همچنین، افغانستان رشد ثابتی را در درآمدهای داخلی داشته است. در سال 2006- 2007م درآمد داخلی تقریباً 500 درصد نسبت به نرخ رشد درآمد داخلی در سال‌های 2002- 2003م افزایش داشته است

(IMF, 2002- 2005).

7/9 میلیون هکتار زمین قابل کشت در افغانستان وجود دارد که تا سال 2007 فقط 3/5 میلیون هکتار از آن کشت شده و 4/4 میلیون هکتار آن غیر قابل استفاده است (Maletta, 2007; UNEP, 2008: 11). نبود برنامه‌ای دقیق با هدف رشد تولید زراعی کشور باعث ورشکستگی کشاورزی سنتی شده و زمینه را برای کشت مواد مخدر فراهم کرده است. تداوم این اوضاع به نفع کشاورزی افغانستان که سهم مهمی در تولید ناخالص ملی دارد، نیست. این مسئله آثار ناگواری بر روند رشد اقتصادی کشور به جای می‌گذارد (Pedersen, 2009). در بخش تجارت هم تراز صادرات و واردات تفاوت‌های چشمگیری دارد. تداوم وضعیت موجود در درازمدت به ضرر تولیدات و رشد تجارت داخلی است و به جای اینکه منابع در داخل سرمایه‌گذاری و باعث رشد اقتصادی کشور شود، به تدریج از کشور خارج خواهند شد (ACD, 2009; ADB, 2009). بخش صنعت به ویژه صنایع دستی که پیش از جنگ حدود 50 درصد تولیدات عرصه صنایع را شامل می‌شد، مورد توجه قرار نگرفته و حتی از بخش خصوصی - که فرصتی است برای فعال‌سازی بخش صنعت - استفاده نشده است. در سال 1385 به ارزش یک میلیارد دلار سرمایه‌گذاری شد که سهم سرمایه‌گذاری خارجی در آن 25 درصد است و در سال 1386 این رقم به 1/5 میلیارد دلار رسید. ناامنی، فقدان زیربنا و عدم تطبیق قانون و فساد اداری باعث شد تا سرمایه‌داران خارجی به این نتیجه برسند که سرمایه‌شان در افغانستان امنیت ندارد.

تردیدی نیست که در دوره دولت‌های «موقت»، «انتقالی» و «جمهوری اسلامی» به رهبری حامد کرزی کارهایی در زمینه بازسازی و رشد اقتصادی صورت گرفته؛ اما متناسب با حدود 13 میلیارد دلار کمک جامعه جهانی و پنج سال فرصت (2002- 2007م) که برای تطبیق برنامه‌های بازسازی و توسعه اقتصادی زمان زیادی است، پیشرفت کند بوده است. از سوی دیگر، همین میزان رشد اقتصادی هم یک رشد واقعی مبتنی بر تولیدات داخلی در بخش‌های صنعت، کشاورزی و افزایش سرمایه‌گذاری در حوزه‌های اقتصادی حیاتی نبوده؛ بلکه میزان رشد ادعاشده کاذب و وابسته به کمک مستقیم کشورهای خارجی و مجامع بین‌المللی بوده است.³⁹

شهرنشینی به صورت افسارگسیخته شتاب گرفته و در سال 2007م حدود 20 درصد جمعیت افغانستان شهرنشین⁴⁰ و در سال 2009م جمعیت شهرنشین افغانستان به 24 درصد

افزایش یافته است؛⁴¹ زیرا 1. پس از سقوط «مارت اسلامی» طالبان و اوضاع جدید سیاسی تعداد زیادی از مهاجران افغان از کشورهای پاکستان، ایران و... به کشورشان بازگشتند و بیشتر در شهرها ساکن شدند. 2. روند مهاجرت از روستاها به شهرها افزایش یافت (Majidi, 2011). این روند به‌ویژه در دوره چهارم تاریخی این پژوهش سرعت بیشتری داشته و از سال 2009 - 2009م به‌طور متوسط 4/7 درصد افزایش یافته است (Afghanistan Statistics, 2009).

وضعیت آموزش و پرورش و بهداشت عمومی بهبود یافت و اصلاحات اجتماعی چشمگیری صورت گرفت. در سال 1380 کمتر از یک میلیون دانش‌آموز پسر توسط 20700 معلم مرد در 3400 مدرسه مشغول تحصیل بودند. در کل کشور فقط 4 مرکز تربیت معلم با 50 استاد در 4 ولایت فعال بود که حدود 190 شاگرد در آنها مشغول تحصیل بودند و نیز 38 مدرسه فنی و حرفه‌ای با 550 معلم که 1510 دانش‌آموز پسر در آنها مشغول حرفه‌آموزی بودند. در همین سال، فقط 2000 کورس سوادآموزی برای 22000 نفر دایر شد. پس از گذشت هفت سال، وضعیت آموزش و پرورش در سال 1387 به این شرح است: شمار دانش‌آموزان مدارس عمومی از 2/3 میلیون در سال 1381ش / 2002م به 6/2 میلیون (36 درصد دختران) در سال 1387ش / 2008م افزایش یافته است. مشکلات امنیتی، فقر و کمبود مدرسه یا خدمات آموزشی از عوامل اصلی عدم افزایش ثبت‌نام دانش‌آموزان بوده است. تعداد مدارس عمومی از 6039 در سال 1381ش / 2002م به 10998 در سال 1387ش / 2008م افزایش یافته است. همچنین در سال 1388، 481 مدرسه به‌دست مخالفان دولت آتش زده یا مسدود شد و در نتیجه، حدود 300 هزار دانش‌آموز از آموزش محروم شدند. تا سال 1387، 511 نهاد تعلیمات اسلامی (شامل 41 دارالعلوم، 369 مدرسه، 84 دارالحفاظ و 17 مدرسه الحاقیه) برپا شده است که در مجموع 106 هزار دانش‌آموز را آموزش می‌دهد. تعداد معلمان مراکز تربیت معلم در سال 1387 به 33,062 نفر بالغ می‌شود که 12,836 (38 درصد) آنها زن هستند. میزان ثبت‌نام در مدارس فنی - حرفه‌ای از حدود 9000 در سال 1385 به 16000 در سال 1387 افزایش یافته که شامل 2500 (16 درصد) نفر زن هستند. تعداد 15481 کورس سوادآموزی در سال 1387 برگزار شده و 78 مدرسه سوادآموزی دارای 2900 معلم دائمی (34 درصد زن) تأسیس شده است. براساس پالیسی جدید سوادآموزی، بیشتر به مناطق روستایی توجه شده است. میزان

جمعیت باسواد 15 سال و بیشتر به 32 درصد مردان و 13 درصد زنان رسیده است. براساس گمانه‌ها، 11 میلیون جمعیت از مجموع کل جمعیت افغانستان در سال 1387 بی‌سواد بوده است (گزارش MOE، 1387).

در این دوره، حدود 82 درصد جمعیت کشور تحت پوشش خدمات بهداشتی و درمانی قرار گرفته‌اند. تعداد مراکز بهداشتی - درمانی از 746 به 897 مرکز افزایش یافته است. تعداد مراکز بهداشتی که خدمات فوری و جامع مامایی را عرضه می‌کنند، از 79 به 89 مرکز افزایش یافته و تعداد مراکز بهداشتی - درمانی که همراه با دیگر خدمات بهداشتی - درمانی، خدماتی را به اطفال اختصاص می‌دهند، به 309 مرکز رسیده است. همچنین، سرمایه انسانی بخش بهداشت و درمان افغانستان توسعه پیدا کرده و تعداد کارمندان فعال در محلات از 12000 نفر به 15001 تن افزایش یافته است که 49/3 درصد را زنان تشکیل می‌دهند. در مجموع به لحاظ ارتقای ظرفیت انسانی، زیربنای بهداشت و درمان، و فراهم‌آوری مجموعه خدمات اساسی بهداشت و درمان،⁴² بخش بهداشت و درمان افغانستان پیشرفت‌های چشمگیری داشته است (ANDS, 2008- 2013, Vol. II).

شکاف‌های قومی، مذهبی، جنسیتی، زبانی، حزبی و... فقط بخشی از چالش‌های جدی فراروی مردم افغانستان بوده و مداخلات قدرت‌های خارجی منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای از مجرای تقویت همین شکاف‌ها صورت گرفته است. نظام‌های سیاسی و نخبگان حاکم هم نه تنها درصدد مقابله با این چالش‌ها برآمده‌اند؛ بلکه منافع شخصی‌شان را در تأکید و تداوم این شکاف‌ها جست‌وجو کرده‌اند (Suhrke, 2008: 634). پس از کنفرانس بن، اصلاحات چشمگیری برای مقابله با شکاف‌های اجتماعی صورت گرفت که عبارت‌اند از: 1. مشارکت اقوام در ساختار قدرت در مقایسه با گذشته تاحدودی رعایت شد. پس از کنفرانس بن در ساختار سیاسی سهم مشخصی برای اقوام در ساختار قدرت در نظر گرفته شد که اگرچه رضایت‌بخش نبود، در مقایسه با گذشته امیدوارکننده بود (Schetter, 2003). 2. مذهب «شیعه» به‌عنوان یکی از دو مذهب رسمی کشور به رسمیت شناخته شد. پس از رسمیت یافتن مذهب شیعه در قانون اساسی افغانستان، شیعیان و اهل سنت به احکام فقهی مذهب خودشان عمل می‌کنند (Nojumi, 2003). 3. برای جبران انزوای زنان افغان، «تبعیضات مثبتی» را هم می‌توان در لایه‌های مواد قانون اساسی و دیگر قوانین جانبی آن به نفع زنان پیدا کرد (Nawabi, 2003).

هرچند به دلیل نهادینه‌نبودن فرهنگ سیاسی دموکراتیک، حوزه جامعه مدنی در افغانستان پس از کنفرانس بن دچار چالش‌های جدی شد، نفس به رسمیت شناخته‌شدن فعالیت در حوزه جامعه مدنی، به‌عنوان حلقه واسطه دستگاه قدرت حاکم و توده مردم، امیدوارکننده خواهد بود (Olson, 2006).

دولت‌های پس از کنفرانس بن و قانون اساسی جدید به دلیل به رسمیت شناختن آزادی تأسیس نهادهای مدنی، فرصت جدیدی را در اختیار علاقه‌مندان و فعالان حوزه جامعه مدنی قرار دادند (Moore, 2005)؛ چنان‌که فقط در دوران دولت انتقالی بیش از 2 هزار سازمان اجتماعی - فرهنگی غیردولتی (NGO) در وزارت پلان (برنامه) به صورت رسمی ثبت شد و مجوز فعالیت داشت (UN, 31 May 2005). اما آسیب‌های جدی هم متوجه فعالیت نهادهای مدنی بود که بی‌ارتباط با ناکامی‌های این حوزه نیست: 1. نهادینه‌نبودن فرهنگ سیاسی دموکراتیک و مدنی؛ 2. فقدان نگاهی جامع و استراتژیک در بین فعالان جامعه مدنی؛ 3. حاکمیت نگاه ابزاری و فایده‌انگارانه در بین دست‌اندرکاران نهادهای جامعه مدنی. برخی فعالان این عرصه نیروهای سیاسی و سمپاد سازمان‌ها و مجموعه‌های سیاسی هستند که از این عرصه نه به‌منزله فرصتی برای تحکیم ارزش‌های دموکراتیک و مردسالارانه، بلکه مجالی برای تسویه حساب‌های شخصی، جناحی و بانندی استفاده می‌کنند (Savage Et al., 2007). 4. وابستگی اقتصادی نهادهای مدنی به کمک کشورهای خارجی. ائتلاف بین‌المللی به رهبری آمریکا و سازمان ملل متحد قریب به 80 درصد از کمک‌های جامعه جهانی برای تطبیق طرح‌های بازسازی زیرساخت‌های عمرانی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی افغانستان را از طریق این NGOها به مصرف رساند (Thomson, 2007). 5. نبود نگاه صادقانه و شفاف کشورهای خارجی در ارتباط با نهادهای مدنی (Reuters, 31 May 2010). لویه جرگه همچنان به‌عنوان یک نهاد سنتی دموکراتیک و مدنی از جایگاه خاصی در قانون اساسی برخوردار است. در دوران دولت‌های «موقت، انتقالی و دوره اول جمهوری اسلامی» دو لویه جرگه در سطح ملی برگزار شد: 1. لویه جرگه اضطراری؛ 2. لویه جرگه تصویب قانون اساسی. با وجود آزادی تأسیس و فعالیت احزاب سیاسی در قانون اساسی، تا پایان سال 1386ش / 2007م حدود 105 حزب سیاسی مجوز رسمی فعالیت دریافت کردند. ظهور قارچ‌گونه این حجم وسیع احزاب سیاسی بدون پشتوانه، تداوم همان بحران و آنارشیزم

سیاسی - اجتماعی دهه‌های گذشته است که اینک تحت فشار جامعه جهانی تغییر روش داده‌اند. هدف بسیاری از آن‌ها رسیدن به نان و نوایی است که تصور می‌کنند با باز کردن دکانی به نام «حزب» می‌توانند روزگار بگذرانند (Suhrke, 2008: 633- 634).

نخبگان سیاسی این دوره شامل دو دسته‌اند: 1. نیروهای محافظه‌کار: مجموعه نیروهای محافظه‌کار که مخالف قانون اساسی یا خواستار تعدیل آن هستند، در نقش‌های مختلفی درون جامعه و دستگاه قدرت حضور دارند که عبارت‌اند از: بقایای طالبان، بقایای حزب اسلامی گلبدین حکمتیار، تعدادی از رهبران و فرماندهان احزاب مجاهدین، بازماندگان جریان‌های مارکسیستی، علما و روحانیان سنتی؛ 2. نیروهای اصلاح‌طلب: بدنه جامعه و به‌ویژه روشن‌فکران، نویسندگان، استادان دانشگاه، دانشجویان، معلمان، زنان و اقلیت‌های قومی مجموعه نیروهای اصلاح‌طلب را تشکیل می‌دهند.

درباره نقش عوامل بین‌المللی و خارجی در این دوره روشن است که در صورت عدم حمله نیروهای ائتلاف بین‌المللی و نقش فعال و مؤثر سازمان ملل متحد، امکان سقوط حاکمیت «امارت اسلامی طالبان» در آینده نزدیک دشوار به نظر می‌رسید. همکاری کشورها و اعضای جامعه بین‌المللی در کنار سازمان ملل نقشی اساسی در تغییر نظام سیاسی و شکل‌گیری یک اداره سیاسی جدید و دستاوردهای قانون اساسی، انتخابات، پارلمان، نهادهای مدنی و رسانه‌های آزاد داشته است. با این‌همه، هنوز هم رقابت کشورهای همسایه با قدرت‌های منطقه‌ای و جهانی دموکراسی نوپای مردم افغانستان را تهدید می‌کند. حمایت طالبان توسط ISI پاکستان و رقابت‌های آمریکا و انگلیس در افغانستان، تروریزم، مافیای مواد مخدر و کنش‌های ایدئولوژیک و سیطره‌جویانه کشورهای منطقه هم از چالش‌های جدی فراروی تلاش‌های دموکراتیک‌سازی در افغانستان است.

10. تحلیل بین‌دوره‌ای

بر مبنای الزامات روش تاریخی - تطبیقی، هر کدام از دوره‌های تاریخی واحد تحلیل به‌عنوان یک «مورد»⁴³ به صورت زوجی (دوبه‌دو)⁴⁴ مقایسه می‌شوند:

1. مقایسه دوره اول و دوم: دوره دوم دست‌کم بیست سال پس از پایان دوره اول رخ داد.

شاخص‌های توسعه اقتصادی - اجتماعی و مصادیق جامعه مدنی در دوره دوم در مقایسه با دوره اول در وضعیت بهتری بود. در این مدت با وجود تداوم حاکمیت‌های اقتدارگرا، در نتیجه ورود تجربه‌های جدید در بخش صنعت، تجارت، ارتباطات، شهرنشینی، افزایش نسبی تعداد دانش‌آموزان، معلمان، گروه‌های جدید و بهداشت عمومی، بخش‌های اقتصادی و اجتماعی در کشور در مقایسه با دوره اول شاهد رشدی نسبی بوده است. به عبارت دیگر، در قالب الگوی اصل هم‌افزایی تاریخی این تفاوت و تمایز را می‌توان تبیین کرد. همچنین، نقش علمای سنتی و سران قبایل در دوره دوم به دلیل افزایش سطح آموزش عمومی و ظهور گروه‌های اجتماعی جدید نسبت به دوره اول محدود شد. تصویب قانون احزاب سیاسی در دوره دوم باعث شد احزاب سیاسی متعدد با گرایش‌های سیاسی متفاوت فعال شود. با وجود آزادی‌های سیاسی و مدنی، مطبوعات متعددی هم در کابل و ولایات فعال بودند. مناسبات میان نخبگان سیاسی هم در مجموع در دوره دوم در مقایسه با دوره اول تاریخی، بیشتر از الگوهای دموکراتیک پیروی می‌کرد؛ اما به دلیل مداخلات گسترده انگلیسی‌ها در امور داخلی افغانستان و هراس از ظهور یک نظام سیاسی دموکراتیک، مستقل و قدرتمند در دوره اول تاریخی، سطح مداخلات عوامل خارجی بیشتر و مستقیم‌تر بود. تفاوت مهم این دو دوره، تلاش‌های اصلاح‌طلبانه مشروطه‌خواهان در دوره اول تاریخی بود که به عنوان اولین گام مهم در پی حاکمیت‌های اقتدارگرا، مستبد و مزدور انگلیس در تاریخ افغانستان، از اهمیت بیشتری در مقایسه با تلاش‌های دموکراتیک‌سازی در دوره دوم تاریخی برخوردار است. اعاده استقلال افغانستان، تدوین و تصویب اولین قانون اساسی افغانستان و اجرای اولین گام‌های اصلاحی با وجود همه موانع داخلی و خارجی در دوره اول تاریخی آغاز شد. اما شباهت این دوره‌ها در این است که مرحله اول نظریه‌های دموکراتیک‌سازی (فروپاشی نظام اقتدارگرا) در هیچ‌کدام اتفاق نیفتد؛ یعنی دستگاه سلطنت در هر دو دوره برقرار بود؛ بنابراین به دلیل نهادینه نبودن هر یک از شرایط علی در هر دو دوره تاریخی، با وجود تلاش‌های دموکراتیک در هر دوره، استقرار دموکراسی (پیامد) رخ نداد.

2. مقایسه دوره اول و سوم: با وجود تفاوت زمانی حدود چهل ساله بین دوره سوم و اول، و وقوع تحولات گسترده اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی در سطح منطقه و جهان که تأثیرها و پیامدهای آن در تغییر وضعیت داخل افغانستان هم محسوس بود، بدون شک سطح

توسعه اقتصادی - اجتماعی و مصادیق جامعه مدنی در دوره سوم تاریخی در مقایسه با دوره اول به مراتب بهبود یافته بود. آزادی‌های مدنی و سیاسی باعث ظهور گروه‌های جدیدی از نیروهای اجتماعی شده بود. آزادی فعالیت احزاب سیاسی و مطبوعات عرصه گسترده‌ای از منازعات میان نخبگان سیاسی را به وجود آورده بود که در مقایسه با دوره اول تا حدودی از الگوهای دموکراتیک پیروی می‌کرد. شباهت‌های میان دوره اول و سوم در این است که نقش عامل خارجی در ناکامی تلاش‌های اصلاح‌طلبانه و دموکراسی‌خواهانه زیاد بود. در دوره اول تاریخی، انگلیسی‌ها و در دوره سوم تاریخی، شوروی سوسیالیستی با حمایت از ائتلاف و کودتای مارکسیست‌ها و عناصر اقتدارگرا باعث عدم استقرار دموکراسی در دوره سوم تاریخی شدند. همچنین، مرحله اول نظریه‌های دموکراتیزاسیون (فروپاشی نظام اقتدارگرا) در هر دو دوره اول و سوم رخ نداد.

3. مقایسه دوره اول و چهارم: بین دوره چهارم و دوره اول حدود یک قرن فاصله زمانی وجود دارد. به لحاظ سطح شاخص‌های توسعه اقتصادی - اجتماعی و نهادهای جامعه مدنی، بین هر دو دوره تفاوت‌های زیادی وجود دارد. با توجه به این تفاوت در شاخص‌های توسعه اقتصادی - اجتماعی، کمیت و کیفیت حضور شاخص‌های جامعه مدنی و سطح حضور گروه‌ها و نیروهای جدید اجتماعی و سیاسی، کمیت و کیفیت حضور احزاب سیاسی، مطبوعات آزاد و رسانه‌های صوتی و تصویری هم در سطحی متفاوت و متمایز از حضور شاخص‌های یادشده در دوره اول تاریخی وجود داشته و مناسبات میان نخبگان سیاسی در دوره چهارم تاریخی به مراتب بیشتر از دوره اول تاریخی براساس الزامات قانونی شکل گرفته است و از ارزش‌ها و هنجارهای دموکراتیک پیروی می‌کند. تفاوت مهم میان بین دوره چهارم و اول در این است که مرحله اول نظریه‌های دموکراتیزاسیون (فروپاشی نظام اقتدارگرا) در دوره چهارم تاریخی رخ داده؛ اما این مرحله در دوره اول تاریخی غایب است. به عبارت دیگر، در دوره چهارم تاریخی با فروپاشی نظام اقتدارگرا در افغانستان، در ابتدای دوران گذار به سر می‌بریم؛ اما به دلیل توسعه اقتصادی - اجتماعی و جامعه مدنی وابسته به کمک‌های مالی و فشارهای سیاسی عوامل خارجی، تضمینی درباره تداوم مناسبات دموکراتیک میان نخبگان سیاسی وجود ندارد.

4. مقایسه دوره دوم و سوم: دوره دوم و سوم در یک مقطع تاریخی بسیار نزدیک ده‌ساله و در دوران سلطنت محمدظاهر شاه رخ داده است؛ به همین دلیل، در مقایسه با دیگر دوره‌های

تاریخی شباهت‌های بیشتری دارند. مجموعه نخبگان سیاسی، اعم از نیروهای اصلاح‌طلب و محافظه‌کاران اقتدارگرا، در هر دو دوره تاریخی دوم و سوم عناصر واحد و مشخصی بودند. اگرچه نیروهای اصلاح‌طلب و محافظه‌کاران اقتدارگرا در هر دو دوره از عمومیت بیشتری برخوردار بودند، نیروهای محافظه‌کار اقتدارگرا افراد و مجموعه‌های مشخصی در درون و بیرون از دربار بودند. در دوره سوم هم سردار محمدداودخان به‌عنوان هسته محوری جریان اقتدارطلب با همکاری نیروهای سیاسی نوظهور مارکسیست و حمایت شوروی سوسیالیستی با انجام کودتایی به عمر سلطنت و دهه قانون اساسی هم‌زمان پایان داد. با این تفاوت که به دلیل ضعف عناصر اصلاح‌طلب و ریشه نداشتن اصلاحات دموکراتیک در دوره دموکراسی، سردار محمدداود توانست با کمترین مشکل قدرت را از شاه محمود به خودش انتقال دهد؛ اما در دهه قانون اساسی به دلیل گسترش اصلاحات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی و ظهور حجم بیشتری از نیروهای جدید اجتماعی به‌عنوان عناصر اصلاح‌طلب، تغییر قدرت به‌شیوه‌ای خشونت‌آمیز و توسط کودتا صورت گرفت. تفاوت دیگر این دو دوره در این است که سطح توسعه اقتصادی - اجتماعی در دوره دوم تاریخی در نتیجه صدارت اقتدارگرایانه هفده‌ساله محمدهاشم‌خان چشمگیر نبود؛ اما توسعه اقتصادی - اجتماعی در دوره سوم تاریخی به دلیل تمرکز فعالیت‌های اقتصادی سردار محمدداود در گسترش و تقویت زیرساخت‌های عمرانی و اقتصادی و اجرای برنامه‌های اول و دوم پنج‌ساله توسعه اقتصادی در سطح بهتری قرار داشت. چنان‌که یاد شد، در هر دو مورد با مخالفت نخبگان سیاسی اقتدارگرا و محافظه‌کار و حمایت عوامل خارجی، تلاش‌های دموکراتیک‌سازی به استقرار دموکراسی منجر نشد.

5. مقایسه دوره دوم و چهارم: تفاوت زمانی بین دوره چهارم و دوم بیش از نیم‌قرن است که به دلیل هم‌افزایی تاریخی‌ای که ایجاد کرده، سطح تفاوت را در ارتباط با همه شرایط علی افزایش داده است؛ چنان‌که سطح شاخص‌های توسعه اقتصادی - اجتماعی در دوره چهارم نسبت به دوره دوم افزایش را نشان می‌دهد، با این شباهت ضعیف که در هر دو دوره سطح این افزایش وابسته به کمک‌های اقتصادی آمریکا بوده است. این وابستگی باعث شده تا اولویت‌های سرمایه‌گذاری به تشخیص دول خارجی باشد و نه مبتنی بر نیازها و ضرورت‌های مورد تشخیص دولت افغانستان. بی‌تردید، تأثیر هم‌افزایی تاریخی به‌ویژه در حوزه شاخص‌های جامعه مدنی در دوره چهارم تاریخی زیاد بوده است. هرچند حضور حجم عظیمی از نیروهای

اجتماعی در دوره چهارم برجسته است، برگزاری دو انتخابات شهرداری و پارلمان هفتم، و آزادی تأسیس و فعالیت احزاب سیاسی و مطبوعات در دوره دوم تا حدود زیادی این دوره را قابل قیاس با دوره چهارم کرده است. مناسبات میان نخبگان سیاسی در این دو دوره تفاوت اندکی با هم دارد؛ چنان‌که در دوره چهارم مناسبات نخبگان براساس الزامات قانون اساسی در فضایی توأم با تنش جریان دارد که ممکن است به دلیل تأثیر جدی فشار عامل بین‌المللی و خارجی باشد. اما در دوره دوم تاریخی جانب‌داری شاه از یکی از طرفین، شیوه مناسبات و سطح خشونت یا آرایش بین نخبگان را تعیین می‌کرد. تفاوت مهمی که از مقایسه بین دوره چهارم و دوم به دست می‌آید این است که مرحله اول دموکراتیزاسیون (فروپاشی نظام اقتدارگرا) در مرحله دوم اتفاق نیفتاد؛ اما در مرحله چهارم، این مرحله از دموکراتیزاسیون رخ داد و کشور در آغاز مرحله دوم (گذار دموکراتیک) قرار دارد. اما در نهایت به دلیل واقعی نبودن توسعه اقتصادی در مرحله چهارم، نهادینه‌نبودن فرهنگ دموکراتیک در مناسبات میان نخبگان سیاسی، مبهم‌بودن سیاست‌های قوای ائتلاف به‌رهبری آمریکا و تلاش کشورهای همسایه در جهت تضعیف حاکمیت ملی در افغانستان، چشم‌انداز استقرار دموکراسی در دوره چهارم تاریخی مبهم است.

6. مقایسه دوره سوم و چهارم: تفاوت زمانی بین دوره‌های سوم و چهارم حدود سی سال است؛ اما به دلیل استقرار حاکمیت‌های سیاسی اقتدارگرا و آنارشیزم سیاسی طی فاصله زمانی بین دو دوره، سطح رشد شاخص‌ها در بسیاری از بخش‌ها از جمله جامعه مدنی شباهت‌هایی دارند؛ چنان‌که در هر دو دوره تاریخی حضور نیروهای اجتماعی جدید زیاد بوده و احزاب سیاسی و مطبوعات آزاد در پرتو قانون احزاب و قانون مطبوعات از آزادی‌های بسیاری برخوردار بوده‌اند. هرچند سطح رشد شاخص‌های توسعه اقتصادی - اجتماعی در دوره چهارم افزایش بسیاری داشته، رشد شاخص‌های توسعه اقتصادی - اجتماعی در هر دو دوره به کمک‌های خارجی متکی بوده است. مناسبات میان نخبگان سیاسی در هر دو مرحله تابعی از فشارهای داخلی و خارجی بوده است؛ چنان‌که در منازعات میان نخبگان اصلاح‌طلب و محافظه‌کاران اقتدارگرا در دوره سوم اراده شاه مؤثر بوده؛ اما در دوره چهارم فشار افکار عمومی، مجامع بین‌المللی و خارجی نقش اساسی داشته است. اگرچه مداخله شوروی سوسیالیستی در حمایت از جریان محافظه‌کار اقتدارگرا با محوریت مارکسیست‌ها نقطه پایان

تلاش‌های دموکراتیک‌سازی بود، در دوره چهارم تاریخی باوجود نگرانی‌های جدی که دربارهٔ صداقت خارجی‌ها در حمایت از تلاش‌های دموکراتیک‌سازی وجود دارد، هنوز چشم‌انداز استقرار دموکراسی مبهم است.

11. نتیجه

مسئله اصلی پژوهش این بود که چرا فرایند دموکراتیک‌سازی در افغانستان به استقرار دموکراسی منجر نشده است. برای پاسخ به این پرسش، ابتدا به تبیین نظری مسئله «دموکراتیک‌سازی» پرداخته شد؛ سپس به نظریات اصلی دربارهٔ دموکراتیک‌سازی اشاره شد که نمایندگان از دو رهیافت ساختارگرایانه و کنشگرایانه دارند. در ادامه، در پرتو استدلالی نقادانه دربارهٔ نظریه‌ها و با در نظر داشتن واقعیت‌های خاص تجربهٔ دموکراتیک‌سازی در افغانستان، یک چارچوب نظری متناسب با مسئله - به‌عنوان بنیان نظری پژوهش که راه‌حل نظری مسئله از آن استخراج می‌شود - از طریق بازسازی عقلانی - مفهومی طراحی شد و مورد داوری قرار گرفت. سپس با تعریف عملیاتی مفاهیم و بر مبنای الزامات روش تحلیل تطبیقی - تاریخی، مهم‌ترین یافته‌های پژوهش به دست آمد که به این شرح است:

هرکدام از نظریه‌های موجود دربارهٔ دموکراتیک‌سازی فقط بر بخشی از شرایط علی مؤثر بر دموکراتیک‌سازی تأکید می‌کنند و به دلیل خلغشان در شرایط و موقعیت‌های زمانی و مکانی متفاوت، حاصل تجربه‌های ویژه تاریخی هستند. بنابراین، در بیان چارچوب نظری پژوهش به تلفیق عناصر اصلی آن‌ها پرداخته شد. «توسعه اقتصادی - اجتماعی» بستر مناسبی برای افزایش ثروت، آموزش عمومی، کاهش نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی و رشد و گسترش طبقه متوسط می‌شود. «جامعه مدنی» کانال‌های مشارکت مردمی و تحقق ارزش‌های دموکراتیک را در زندگی سیاسی فراهم می‌آورد و از تمرکز قدرت و فساد آن جلوگیری می‌کند. «فرهنگ سیاسی دموکراتیک میان نخبگان» علاوه بر اینکه می‌تواند الگوی نهادمندی برای مناسبات سیاسی و اجتماعی نخبگان باشد، با نهادینه کردن آزادی‌های مدنی و سیاسی و حاکمیت قانون به‌عنوان یک فرهنگ در ذهن و ضمیر نخبگان جامعه، الگوی نهادمندی را برای مناسبات سیاسی - اجتماعی جامعه فراهم می‌آورد. در فرایندهای دموکراتیک‌سازی

نمی‌توان نقش مؤثر عوامل بین‌المللی و خارجی را در حمایت یا تخریب فرایندهای دموکراتیک‌سازی نادیده گرفت.

توسعه اقتصادی - اجتماعی در جامعه افغانی در هریک از چهار دوره تاریخی واحدهای تحلیل در سطح پایینی بوده و جامعه مدنی به‌عنوان حلقه واسط حکومت و مردم و مجریایی برای مشارکت مردم در ساختار قدرت به‌ویژه در دوره‌های اول، دوم و سوم تاریخی بسیار ضعیف بوده است. در دوره چهارم به‌لحاظ کمی نهادهای اجتماعی، فرهنگی و سیاسی زیادی تأسیس شد؛ اما کارکرد لازم برای شاخص‌های جامعه مدنی را نداشت. از سوی دیگر به‌دلیل شکاف‌های اجتماعی متراکم و ساختار اجتماعی سنتی - قبیله‌ای حاکم بر مناسبات اجتماعی و سیاسی جامعه، توسل به مکانیزم‌های دموکراتیک هنوز به‌عنوان یک فرهنگ در ذهنیت نخبگان نهادینه نشده است. توطئه‌های دولت انگلیس از طریق کمپانی هند شرقی علیه تلاش‌های دموکراتیک‌سازی در دوره‌های اول و دوم، و مداخلات اتحاد جماهیر شوروی در دوره سوم تاریخی موانع مهم و مؤثری بر سر راه تلاش‌های دموکراتیک‌سازی بوده است.

در دوره چهارم تاریخی هرچند شاخص‌های توسعه اقتصادی - اجتماعی درمقایسه با دوره‌های گذشته رشد بسیاری را نشان می‌دهد، به‌دلیل وابستگی آن‌ها به منابع مالی خارجی رشدی غیرواقعی بوده است. درمورد شاخص‌های جامعه مدنی هم اگرچه افزایش کمی مشاهده می‌شود، به‌علت حاکم‌بودن نگاه پروژه‌ای در ایجاد نهادهای مدنی، کارکرد واقعی و مؤثر ندارند. مناسبات میان نخبگان سیاسی هم اگرچه ظاهراً دموکراتیک‌تر از دوره‌های قبل می‌نماید، این امر ناشی از نهادینه‌بودن فرهنگ سیاسی دموکراتیک در بین آنان نیست؛ بلکه بیشتر به‌دلیل فشارهای سیاسی - نظامی عوامل بین‌المللی و خارجی است. به‌دلیل پیچیدگی مناسبات و منازعات سیاسی بین قدرت‌های دخیل در تحولات افغانستان، ماهیت واقعی و آینده حضور آن‌ها در حمایت از تلاش‌های دموکراتیک‌سازی در افغانستان در حاله‌ای از ابهام قرار دارد. بنابراین، تلاش‌های صورت‌گرفته در دوره‌های مختلف تاریخی را می‌توان روندها و تلاش‌هایی در جهت دموکراتیک‌سازی تعبیر کرد؛ اما فرایند دموکراتیک‌سازی در افغانستان به استقرار دموکراسی منجر نشده است.

12. پی‌نوشت‌ها

1. democratization
2. role of law
3. universal suffrage
4. civil liberties
5. political elites
6. accountable
7. traditional patrimonialism
8. authoritarians
9. political discourses
10. local-political governments

11. جامعه افغانی در هریک از این چهار دوره به‌لحاظ سطح توسعه اقتصادی - اجتماعی اعم از صنعتی‌شدن، بوروکراسی، شهرنشینی، آموزش عمومی، ارتباطات، نظام ارزشی و تمام عناصر اساسی که بسترهای مناسب و مساعد برای دموکراسی به‌شمار می‌آیند، در سطح پایینی بوده‌اند. از سوی دیگر، نبود زبان مشترک بین دولت و مردم و مخالفت و کارشکنی بخش‌های سنتی‌تر جامعه مانند برخی علمای سنتی، خوانین محلی، حلقه‌های محافظه‌کار دربار و مداخلات خارجی باعث شد تا تلاش‌های دموکراتیک‌سازی ناکام ماند و دموکراسی در افغانستان استقرار نیابد.

12. انتقال از یک حکومت غیردموکراتیک به دموکراتیک که از آن به فرایند دموکراتیک‌سازی یاد می‌شود، سه مرحله را دربرمی‌گیرد: شکست حاکمیت رژیم اقتدارگرا، گذار دموکراتیک و تحکیم دموکراتیک (هانتینگتون، 1373؛ نیز ر.ک: ساعی، 1386: 12).

13. Diamond
14. Lipset
15. K. Bollen
16. London & Robinson
17. Dahl
18. back-ground condition
19. preparatory phase
20. decision phase
21. habituation phase
22. Field, Higley & Burton
23. Karl & Schmitter
24. critical discussion
25. constructing
26. Rustow
27. degree of industrialization (DI)
28. gross national product (GNP)
29. urban population (UP)
30. literate population

31. pupils & teacher size
32. social new strata
33. social reforms
34. public health
35. historical sequences

36. میرغلام محمد غبار، *افغانستان در مسیر تاریخ*، ج 1، چ 8 (تهران: جمهوری، 1383)؛ میرغلام محمد غبار، *افغانستان در مسیر تاریخ*، ج 2 (ویرجینیا: انتشارات امریکن سپیدی، 1999)؛ میرمحمد صدیق فرهنگ، *افغانستان در پنج قرن اخیر*، چ 19 (تهران: عرفان، 1385)؛ صباح‌الدین کشککی، *دهه قانون اساسی*، چ 3 (کابل: انتشارات میوند، 1377)؛ وارثان گریگوریان، *ظهور افغانستان نوین*، ترجمه علی‌عالمی کرمانی (تهران: عرفان، 1388)؛ سنزل نوید، *افغانستان در عهد امانیه*، ترجمه محمدنعیم مجددی (هرات: انتشارات احراری، 1388).

- Ludwig Adamec, *Afghanistan, 1900-1923: A Diplomatic History* (Berkeley: University of California Press, 1967); Robert Dahl, *On Democracy* (New Haven: Yale Nota Bene, 2000); Larry Diamond, "Economic Development and Democracy Reconsidered", *American Behavioral Scientist*, Vol. 35, No. 4/5: 450- 499, 1992; Louis Dupree, *Afghanistan (USA)*, Princeton University Press, 1973); L. Field, J. Higley & G. Burton, "A New Elite Framework for Political Sociology", *Revue Europeene des Science Sociales*, Vol. 28: 149- 182, 1990; Mark J. Gasiorowski, "Economic Dependence and Political democracy: A Cross-National Study", *Comparative Political Study*, Vol. 20, No. 4: 489-515, 1988; A. Larson, "Toward an Afghan Democracy? Exploring Perceptions of Democratisation in Afghanistan", *Afghanistan Research and Evaluation Unit*, Kabul, 2009; S.M. Lipset, "Some Social Requisites of Democracy: Economic Development and Political Legitimacy", *American Political Science Review*, Vol. 53: 71-85, 1959; S.M. Lipset, "The Social Requisites of Democracy Revisited", *American Sociological Review*, Vol. 59: 1-22, 1994; G. O'Donnell & P.C. Schmitter, *Transitions from Authoritarian Rule: Tentative Conclusions about Uncertain Democracies* (Baltimore, Johns Hopkins Press, 1986).

37. interpretive analysis
38. explanatory analysis

۳۹. رک: س. ویریوفکن، «اوضاع معاصر اقتصادی در افغانستان» در سایت افغانستان. رو

<http://www.farsi.ru/doc/1292.html>

40. <http://www.hamedanpayam.ir/archives/11398.php>
41. <http://www.askquran.ir/archive/index.php/t-16574.html>
42. BPHS
43. Case
44. Pair

13. منابع

- آدامک، لودویگ (1349). *تاریخ روابط سیاسی افغانستان؛ از زمان عبدالرحمن تا استقلال*. ترجمه علیمحمد زهما. کابل: مؤسسه افغان کتاب.
- بشیریه، حسین (1387). *گذار به دموکراسی*. چ 3. تهران: نشر نگاه معاصر.
- پنجشیری، دستگیر (1384). *ظهور و زوال حزب دموکراتیک خلق افغانستان*. تهران: صبحدم.
- پوهنیار، سیدمسعود (1379). *ظهور مشروطیت و قربانیان استبداد در افغانستان*. پیشاور: سبا.
- پیوکارلو، ترنزویو (1384). *رقابت روس و انگلیس در افغانستان*. ترجمه عباس آذرین. کابل: میوند.
- حقجو، میرآقا (1380). *افغانستان و مداخلات خارجی*. تهران: مجلس.
- چلبی، مسعود (1376). *جامعه‌شناسی نظم: تشریح و تحلیل نظم اجتماعی*. تهران: نشر نی.
- ریتزر، جورج (1374). *نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر*. ترجمه محسن ثلاثی. تهران: نشر نی.
- ساعی، علی (1386). *دموکراتیزاسیون در ایران*. تهران: آگه.
- _____ (1386). *روش تحقیق در علوم اجتماعی (با رهیافت عقلانیت انتقادی)*. تهران: سمت.
- *سراج‌الاخبار*. س 3، ش 18. س 5، ش 10. س 7، ش 7.
- سخاورد، بشیر (1386). *طرزی و سراج‌الاخبار*. تهران: عرفان.
- ضیایی، عبدالحکیم (1960). *چالش عقاید مدرن با ارزش‌های اجتماعی در آموزش افغانستان*. لاهور: مؤلف.
- طنین، ظاهر (1384). *افغانستان در قرن بیستم*. چ 2. تهران: عرفان.
- عطایی، محمدابراهیم (1383). *نگاهی مختصر به تاریخ معاصر افغانستان*. ترجمه جمیل‌الرحمان کامگار. کابل: میوند.
- غبار، میرغلام‌محمد (1383). *افغانستان در مسیر تاریخ*. ج 1. چ 8. تهران: جمهوری.
- فرهنگ، میرمحمد صدیق (1385). *افغانستان در پنج قرن اخیر*. چ 19. تهران: عرفان.
- گریگوریان، وارتان (1388). *ظهور افغانستان نوین*. ترجمه علی عالمی کرمانی. تهران: عرفان.

- گیدنز، آنتونی (1989). *جامعه‌شناسی*. ترجمه منوچهر صبوری. تهران: نشر نی.
- نوید، سنزل (1388). *افغانستان در عهد امانیه*. ترجمه محمدنعیم مجددی. هرات: احراری.
- ولی، محمد (1387). *توطئه انگلیس در سقوط دولت اعلیحضرت امان‌الله‌خان*. پیشاور: القلم.
- هانتینگتون، ساموئل (1373). *موج سوم دموکراسی*. ترجمه احمد شهسا. ج 2. تهران: روزنه.
- Bollen, K. (1983). "World System Position, Dependency, and Democracy: The Cross-National Evidence". *American Sociological Review*. Vol. 48. No. 4. Pp. 468- 479.
- Dahl, R. (2000). *On Democracy*. New Haven: Yale Nota Bene.
- Diamond, L. (1992). "Economic Development and Democracy Reconsidered". *American Behavioral Scientist*. Vol. 35. No. 4/5. Pp. 450-499.
- Field, L., J. Higley & G. Burton (1990). "A New Elite Framework for Political Sociology". *Revue Europeene des Science Sociales*. Vol. 28. Pp. 149- 182.
- Fofalzai, Aziz al-Din Wakili (1969). *Timur Shah Dorrani*. Kabul: Anjoman-i-Tarikh (Publication of Afghan Historical Society). Vol. 1.
- Gasiorowski, M.J. (1988). "Economic Dependence and Political democracy: A Cross-National Study". *Comparative Political Study*. Vol. 20. No. 4. Pp. 489- 515.
- Huntington, S.P. (1993). "The Clash of Civilization?". *Foreign Affair*, Vol. 72. No. 3. Pp. 22-49.
- Karl, T. & P. Schmitter (1991). "Modes of Transition in Latin America". Southern and Eastern Europe, *International Social Science Journal*. Vol. 128. Pp. 269- 284.
- Lipset, S.M. (1959). "Some Social Requisites of Democracy: Economic Development and Political Legitimacy". *American Political Science Review*. Vol. 53. Pp. 71- 85.

- _____ (1994). "The Social Requisites of Democracy Revisited". *American Sociological Review*. Vol. 59. Pp. 1- 22.
- London, B. & D.R. Thomas (1989). "The Effects of International Dependence on Income Inequality and Political Violence". *American Sociological Review*. Vol. 54. Pp. 305- 308.
- Majidi, N. (2011). *Urban Returnees and Internally Displaced Persons in Afghanistan*. Middle East Institute.
- Maletta, H. (2007). "Arable Land Tenure in Afghanistan in the Early Post-Taliban Era". *African and Asian Studies*. No. 6. Pp. 13- 52.
- Moore, D. (2005). "Civil Society Law Reform in Afghanistan". *The International Journal of Not-for-Profit Law*, Vol. 8. Issue 1.
- Nawabi, M.A. (2003). "Women's Rights in the New Constitution of Afghanistan". Center on International Cooperation. Available at: www.cic.nyu.edu/archive/pdf/E13WomensRightsShortVersionNawabi.pdf.
- Nojumi, N. (2003). "Reconstruction and Religious Freedom in the New Afghanistan". *Faith & International Affairs*. Vol. 1. No. 1. Pp. 31- 38.
- Olson, L. (2006). "Fighting for Humanitarian Space: NGOs in Afghanistan". *Journal of Military and Strategic Studies*. Vol. 9. Issue 1.
- Pedersen F.S. (2009). "Sustainable Agricultural Production: Providing an Alternative to Opium in Afghanistan". *Master Thesis at 10th Semester Integrative Geography*. Henrik Gutzon Larsen (Supervisor), Aalborg University.
- Rout, B. (2008). *Water Management, Livestock and the Opium Economy; How the Water Flows: A Typology of Irrigation Systems in Afghanistan*. AREU.

- Rustow, D. (1970). "Transitions to Democracy: Toward a Dynamic Model". *Comparative Politics*. Vol. 2. No. 3. Pp. 337- 363.
- Savage, K., L. Delesgues, L. Martin & G.P. Ulfat (2007). "Corruption Perceptions and Risks in Humanitarian Assistance: An Afghanistan Case Study". HPG Working Paper <http://www.odi.org.uk/hpg/papers/WPcorruptionafghanistan.pdf>
- Suhrke, A. (2008). "Democratizing a Dependent State: The Case of Afghanistan". *Democratization*. Vol. 15. No. 3. Pp. 634.
- Thompson, H. (2007). *Report Shows Afghanistan Mired in Corruption*. at: [wsws.Org. http://www.wsws.org/articles/2007/sep2007/afgh-s20.shtml](http://www.wsws.org/articles/2007/sep2007/afgh-s20.shtml)
- ACD (Afghanistan Customs Department). *Trade Statistics: Per Product*. <http://www.customs.gov.af/trade-statistics/perproduct.asp> (Accessed 1 April 2009).
- ADB (Asian Development Bank). *Key Indicators for Asia and the Pacific 2008: Afghanistan*. at: http://www.adb.org/Documents/Books/Key_indicators/2008/pdf/AFG.pdf (Accessed 1 April 2009).
- World Bank Country over view. <http://www.worldbank.org/aF>
- *Afghanistan National Development Strategy*. Vol. II: Health & Nutrition Sector Strategy 1387 -1391/2007-2013, Islam Republic of Afghanistan, <http://www.ands.gov.af>.
- *Afghanistan National Development Strategy: First Annual Report (2008/09)*. Islam Republic of Afghanistan, IMF Country Report No. 09/319, <http://www.imf.org/external/pubs/ft/scr/2009/cr09319.pdf>.
- *Poverty Reduction Strategy Paper Progress Report*. Islam Republic of Afghanistan, IMF country Report No. 8/153, <http://www.imf.org>.

- *Statistical Appendix*. International Monetary Fund, IMF Country Report No. 08/72, February 2008, <http://www.imf.org>.
- *Afghanistan Environment 2008*, UNEP (United Nations Environment Programme).
- *Afghanistan Statistics*, UNICEF, http://www.unicef.org/infobycountry/afghanistan_statistics.html.
- *World Development Indicators Series 2008*, World Bank, <http://elibrary.worldbank.org/content/book/9780821373866>.